

فیلسوف شیرازی



منتقدانش

اکبر ثبوت

در میان متفکران بزرگ تاریخ، کمتر کسی را می‌توان یافت که به اندازه صدرای شیرازی در تخطئه تقلید پافشاری کرده و مقلدان را به چالش خوانده باشد. به اعتقاد این حکیم، در بین موانع شناخت حقیقت و کسب معرفت، تقلید و تعصب مهم‌ترین و سهمناک‌ترین نقش را دارد؛ و از همین دیدگاه است که وی بارها زیان‌های عقاید ناشی از تقلید پدران و استادان و پیشوایان را که در دل‌های فرزندان و شاگردان و پیروان ریشه دوانیده و با تعصب آمیخته بازنموده؛ و ایستائی و سکون، و جمود ورزیدن بر صورت و قشر، و دوری از معقولات و عالم خرد و معنی را از لوازم آن دانسته؛ و نادرستی روش‌های مبتنی بر تقلید و تعصب را که حتی متشرعان صالح و مقید به احکام دین را از شناخت حقیقت باز می‌دارد، با استفاده از دلایل و مقدمات استوار ثابت نموده است؛ و اهمیت این جنبه از حکمت او وقتی آشکار می‌شود که بدانیم او در روزگاری و در محیطی به این کار خطیر برخاسته که تقلید، استوارترین رکن هرگونه اعتقاد و معرفت به شمار می‌رفته؛ و مقابله با آن، تعرض و تجاوز به حریم مقدسات تلقی می‌شده؛ و مرتکب چنین کبیره‌ای محکوم به سخت‌ترین کیفرها بوده است؛ و صدرا به همین جرم - با همه مقام عظیمی که در عالم دانش داشت، و با وجود آن پایگاه اجتماعی نیرومند که خاندانش داشتند - سال‌ها از عمر خود را به در بدری و آوارگی یا در گوشه انزوا گذراند؛ و با انواع گرفتاری‌ها و رنج‌ها دست به گریبان بود.

با این همه، شگفت‌آور است که علی‌رغم تمام کوشش‌ها (یا تظاهر به کوشش‌ها) برای پرده‌برداری از ابعاد گوناگون شخصیت و اندیشه و مکتب این فرزانه بزرگ - خصوصاً در یکی دو دهه اخیر - این موضوع مورد توجه قرار نگرفته و با آنکه مخالفان بی‌اطلاع و مدافعان بی‌اطلاع‌تر حکیم، که به بهانه نفی و اثبات او، به حقیقت در مقام اثبات خود هستند، از اعطای هیچ نشان افتخاری به وی دریغ نورزیده‌اند، اما به دلایلی ناگفته روشن، آن همه تحلیل‌های عمیق او در انتقاد از باورهای مبتنی بر تقلید و دعوت به خردورزی و حریت فکر را ندیده‌اند؛ دعوتی که اگر پذیرفته می‌شد، سرنوشتی بس بهتر از این داشتیم.

در گفتار حاضر، نخست پاره‌ای از آنچه را صدرا در تخطئه تقلید به قلم آورده یاد می‌کنیم؛ و سپس پاره‌ای از آنچه را شارحان وی در نقد منصفانه سخنان و آراء او نوشته‌اند می‌آوریم؛ و سرانجام پاره‌ای از گفته‌های کسانی را که - به جای انتقاد منطقی - به تکفیر وی برخاسته‌اند به بررسی می‌گذاریم. تفصیل بیشتر در باب آراء فیلسوف شیرازی و نیز گفتگو از دیگر موانع شناخت حقیقت را که وی در کنار تقلید، به نقد آنها پرداخته، به کتاب پیام فیلسوف که امید است امکان نشر آن به زودی فراهم آید موکول می‌داریم.



تقلید، سهمناک‌ترین موانع شناخت حقیقت

(۱) برخی کسان که هوس‌های خود را شکست داده و فرمانبر شرع هستند، با اینکه اندیشه را برای درک حقیقتی از حقایق به کار می‌اندازند، گاهی به مقصود نائل نمی‌گردند. زیرا در میان آنان و حقیقت، حجابی قرار گرفته که مانع از رسیدن به حقیقت است؛ و آن، اعتقاداتی است که در کودکی، از راه تقلید و قبول ناشی از حُسن ظن، در دل‌هاشان جاگیر شده؛ و نمی‌گذارد که برخلاف آنچه از راه تقلید به آن رسیده‌اند، امری بر آنان معلوم گردد؛ و این حجابی عظیم است که بیشتر متکلمان (؛ عقیدت‌شناسان مسلمان) و کسانی را که نسبت به مذهب‌های خود تعصب می‌ورزند، و حتی بیشتر صالحانی را که در باطن آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند، از شناخت حق بازداشته؛ زیرا یک سلسله عقاید ناشی از تقلید، در دل و جان‌شان ریشه دوانیده؛ و مانند حجابی که در میان آئینه و صورت قرار گیرد، درمیان دل‌های ایشان و حقایق، حجاب شده و مانع از درک حقیقت است.^۱

(۲) آئینه دل، خالی از علوم حقیقی نیست مگر به سبب اسباب و موانعی چند؛ که هر یک از آنها حجاب و سدّی است که در برابر دیده خرد قرار می‌گیرد و نمونه آن، اعتقادات مقلدان و متعصبان مذاهب است که در آغاز کار، ایشان را حاصل شده؛ و آئینه دل را از اینکه چهره حقیقت در آن ظاهر شود و نور یقین در آن پرتو افکند مانع می‌گردد. اکثر مردمان هر آنچه در ابتدای امر از پدر یا استاد شنیدند و بدان گرویدند، در دل ایشان ریشه دوانیده؛ و مانند سدّی در راه سلوک عقلی ایشان شده که عبور از آن میسر نیست؛ و هر یک از آن اعتقادات، به کُند و زنجیری آهنین می‌ماند که به گردن روح ایشان نهاده باشند که نگذارد سر بجنبانند؛ و مصداق این آیه شده‌اند که: «و جعلنا فی أَعناقهم أَغْلَالاً فیهی اِلی الأَذقان فہم مَقْمَحون: بر گردن‌هایشان، تا زنجیرها نهادیم؛ و سر به بالا برداشته و چشم‌ها بر بسته‌اند».

هر که را تقلید دامگیر شد

بر دل او چون غل و زنجیر شد

این مشایخ که عصای ره شوند

گاه سدّ راه هر گمراه شوند

تا تو از تقلید آبا بگذری (نگذری)

کافر مگر هرگز از دین برخورداری!^۲

(۳) در تشریح علل بدفرجامی می‌گوید: نخستین که سهمگین‌تر است، رسوخ اعتقاداتی همراه با تعصب است در قلب. اعتقاداتی که نه از مشاهدات معنوی یا برهان یقینی، بلکه از تقلید و برتریجویی و خودبزرگ‌بینی نشأت گرفته‌اند. زیرا هر که دلبستگی به ریاست و تعصبات نفسانی بر او مستولی گردد، و صفت انکار حقایق و خودبزرگ‌بینی بر او غلبه کند، و به ادعای فضیلت و پیروگی، به ریاست‌طلبی و جولاندادن و گستاخی در زمین و سلطه‌جویی بر مردم برخیزد، فرجام و سرانجام بدی خواهد داشت.

طبیعت انسان، به آنچه در آغاز زندگی فرا می‌گیرد عادت می‌کند؛ و تعصبات رایج در میان هر قومی، چون میخ‌هایی است که عقاید موروثی و آنچه را در ابتدای آموزش و براتر حسن ظن از آموزگاران فرا گیرند، در دل استوار می‌نماید.^۳

(۴) کسی که دلباخته تقلید است و بر صورت جمود می‌ورزد، راه حقیقت در برابر او گشوده نمی‌شود؛ و شناخت و معرفت آفریدگان و حقیقه الحقایق، آن‌گونه که برای عارفانی که جهان صورت و خوشی‌های محسوس را ناچیز می‌شمارند دست می‌دهد، برای او حاصل نمی‌گردد.^۴



ملاصدرا

آیا گمان می‌کنید که

این مطالب کتاب

اسفار ملاصدرا

یا مطالب کتاب

منظومه حاج ملاهادی را

امیرالمؤمنین و

امام صادق و

سایر ائمه - علیهم السلام -

نمی‌دانسته‌اند که

بیان نکرده‌اند؟

۵) فرومایگان، به آنچه در میان عوام شهرت یافته دل می‌بندند؛ و از آنچه از مشایخ و پدران خود نشنیده‌اند - گرچه با برهانی روشن استوار شده باشد - می‌رمند. خوی ایشان را رها کن و از کسانی مباش که خدا ایشان را در بسیاری از آیات قرآن، به خاطر تقلید محض و عاری از برهان نکوهش کرده است؛ و بیرهیز از اینکه مقاصد آئین خدایی را، در آنچه از آغاز مسلمانی‌ات از مشایخ و آموزگاران خود شنیدی منحصر بدانی، و پیوسته در آستانه خانه خود ساکن بمانی و رو به هجرت و کوچ کردن نیاوری.^۵

۶) خداوند پاک از تقلید نهی فرمود و مقلدان را نکوهش کرد؛ و آنان را بفرمود تا در جرگه اهل اندیشه و معرفت درآیند؛ و ایشان را بیم داد تا از پیروی پیشینیان و تقلید اسلاف و مشایخ گذشته، و از اینکه درباره دین سخنی جز با دلیل بگویند، بازایستند. خداوند پاک، از ایشان چنین یاد می‌کند: «و چون به ایشان گفته شود که

از آنچه خدا فرو فرستاد پیروی کنید، گویند: بلکه ما به همان راهی می‌رویم که پدران خود را در آن یافتیم. حتی اگر شیطان پدرانشان را به عذاب دوزخ فراخوانده باشد؟» نیز در آنجا که سرکشی آنان در برابر حق را حکایت کرده و پاسخ انکارآمیزشان در برابر دعوت پیامبران را چنین آورده: «ما پدران خویش را بر آئینی یافتیم و ما دنباله‌رو ایشانیم.» پس بیاندیش که خدا چگونه ایشان را به خاطر شیوه‌ای که برگزیدند نکوهش کرد؛ و تقلید کورکورانه از دیگران، و ترک تدبر و اندیشه را از بزرگ‌ترین گناهانشان به شمار آورد. چرا که در راه رسیدن به معرفت، دلیل‌های سودمند و حجت‌های قانع‌کننده، مفیدترین توشه‌ها برای رهروان است.^۶

۷) بدانکه اهل دین دو گروه‌اند: ایستادگان و روندگان. ایستادگان آنان‌اند که به آستانه صورت و برون چسبیده‌اند؛ و دری از سوی جهان معنی برایشان گشوده نمی‌شود؛ اینان اهل تقلیدند که آبخورشان از عالم دادوستدهای جسمانی است؛ و راهی به سوی جهان خرد و دادوستدهای آن ندارند و در بند صورت زندانی‌اند. اما روندگان آنان‌اند که از جهان صورت به سوی جهان معنی، و از تنگنای محسوسات به سوی فراخنای معقولات در سفرند.^۷

۸) در ذیل آیه‌ای که تقلید را نکوهش می‌کند و بر به کارگرفتن عقل تأکید می‌کند می‌نویسد: «بدان که هر کس بدون بصیرت و دلیل، از گفتار گذشتگان و بزرگان پیروی کند، سزاوار نکوهشی است که در این آیه آمده؛ و ما می‌بینیم بیشتر کسانی که خود را به دانش منسوب می‌دارند، حاصل دانش‌هاشان برمی‌گردد به تقلید از بزرگان گذشته که به منزله پدرانشان‌اند. پس آیه مزبور، دلالت دارد بر وجوب پیروی از دلیل و رهاکردن تقلید. و به روایت ابن عباس، این آیه در شأن برخی از نامسلمانان فرود آمد؛ همان‌گاه که پیامبر(ص) ایشان را به اسلام خواند و گفتند: «ما همان راهی را دنبال می‌کنیم که پدران ما در آن بودند؛ و آنان بهتر از ما هستند» و بدان که سخن ایشان و همه مقلدان را چندگونه می‌توان پاسخ گفت:

الف - آیا می‌دانید که روابودن تقلید از کسی، مشروط به آن است که او بر حق باشد؟ اکنون چگونه دانستید که او بر حق است؟ اگر این را هم از طریق تقلید دانستید که به تسلسل می‌انجامد؛ و اگر با تعقل به این نکته رسیدید که همین تعقل بس است و نیازی به تقلید نیست؛ و اگر بگوئید

که جواز تقلید از کسی، مشروط به آن نیست که برحق باشد؛ در آن صورت، تقلید از او را حتی در صورتی که بر باطل باشد روا دانسته‌اید؛ و بدین ترتیب، شما با استفاده از شیوه تقلید، نمی‌دانید که در راه حقیق یا باطل.

ب - فرض کنیم آنکه پیش از شما بوده، نسبت به موضوع دانا بوده، ولی اگر ما دلیل او را دیدیم (بررسی کردیم) و نتیجه‌ای را که او گرفته تأیید نکردیم، باید از نظر او برگردیم و به دنبال دلیل درست برویم. پس چرا از آغاز چنین نکنیم؟

ج - شما اگر از کسی که در گذشته‌ها بوده تقلید می‌کنید، باید ببینید او عقیده خود را چگونه به دست آورده؟ از طریق تقلید یا با کمک دلیل؟ اگر از راه تقلید به دست آورده که لازمه آن، دور و تسلسل است؛ و اگر نه از راه تقلید بلکه با کمک دلیل به دست آورده، در این صورت اگر شما تقلید از او را واجب بدانید، باید معرفت را نه از طریق تقلید بلکه با کمک دلیل به دست آورید وگرنه مخالفت او کرده‌اید؛ زیرا شما علم را از طریق تقلید



ملا هادی سبزواری

چه معنی دارد که
تکفیر کننده صدرای
آنچه را از قول
سید مرتضی رازی نقل شده،
به سید مرتضی
نسبت می‌دهد؟

به دست آورده‌اید و او به کمک دلیل. پس روشن شد که اثباتِ صحتِ طریقِ تقلید، منجر به نفی صحت آن می‌شود، پس نادرست است.

یک نکته: خداوند در آیه ۱۶۸ سوره بقره، مردم را از اینکه پا در جای پای شیطان نهند منع می‌کند؛ و در آیه ۱۷۰ از اینکه مقلد باشند بر حذر می‌دارد؛ و این می‌رساند که تفاوتی میان پیروی از وسوسه‌های شیطان و پیروی مقلدانه از پدران نیست. و این استوارترین دلیل است بر این که باید اندیشه را به کار انداخت و در پی دلیل و بصیرت باید بود؛ و نباید بدون دلیل از دیگران پیروی کرد. یکی از حکیمان دوره اسلامی گفته است: «هر که سخنی را بدون دلیل راست شمارد، خر است»؛ و این گویا از آن است که در قرآن، از سوئی درباره کسانی که از پدران خود تقلید می‌کنند آمده است: «مَثَلُ اُنَّامِ که دانش تورات را فرا گرفته و آن را به کار نبستند مانند خر است...» و از سوی دیگر درباره پدرانشان آمده است: «لَا یَعْقِلُونَ شیئاً» یعنی چیزی از معقولات را تعقل نمی‌کنند؛ و معقولات همان دانش‌های عقلی و معارف یقینی است.^۸

انتقادهای صدرا به حکیمان پیشین

بر پایه توضیحات و مقدماتی که در آثار صدرا در تخطئه تقلید آمده است، و به مشتی از خروار آن اشارت رفت، طبیعی است که این حکیم بزرگ، در مقام اندیشه‌ورزی و ارائه نظریه‌ها، حداکثر تلاش را برای مصون ماندن از بیماری تقلید بنماید؛ و در راه کسب معرفت و شناخت حقیقت، قول هیچ فیلسوف و متفکری را - هر اندازه بزرگ باشد - حجت قاطع نینگارد؛ و در موارد متعدد، در پاسخ کسانی که او را به دلیل رد آراء اکابر سلف مورد اعتراض قرار می‌دادند، اعلام دارد که آنچه باید از آن پیروی کرد، برهان و دلیل است، نه اقوال ابن سینا و شیخ اشراق و خواجه طوسی و ارسطو و دیگر حکیمان پیشین؛ و نه عقیده این و آن؛^۹ و نه قول مشهور و نظر عامه^{۱۰}؛ و نه آنچه قبلاً خود او سرسختانه از آن دفاع می‌کرده و آن را مورد قبول بزرگان می‌پنداشته.^{۱۱} چرا که: اهل بینش حق را به حق می‌شناسند، نه به اشخاص^{۱۲}؛ و برای پیروی، حقیقت را سزاوارتر از بزرگترین دانایان می‌دانند^{۱۳}؛ و انسان فرزانه، اگر حقیقت را دریابد، از مخالفت با انبوه مردمان و بزرگان پروا نمی‌نماید و در هر باب به سخن کار دارد، نه به گوینده.^{۱۴}

انتقادهای شارحان صدرا به او

پس از صدرا بسی از وارثان فکری و شارحان و معتقدان جدی مکتب او، در طول قرون و اعصار، از سویی در نفی و تخطئه تقلید، سنگ تمام گذاشته و سخنان بلند گفتند؛ و از سوی دیگر لازمه این امر را که نقدپذیری صاحبان اندیشه‌ها باشد، در مدنظر داشته و با التزام به آن، حتی نظریات خود آن حکیم را بارها به بوتۀ نقد سپردند که به عنوان نمونه، به مواردی از آنچه چهارتن از آنان در نقد وی نگاشته‌اند اشاره می‌کنیم:

حاج ملاهادی سبزواری

این حکیم که در طول تاریخ، بیشترین و سودمندترین آثار را در تشریح و تبیین آراء صدرا به قلم آورده، نقد آراء وی را نیز از نظر دور نداشته و پاره‌ای از نقدهای وی را نیز دیگر صدراشناسان غیرموجه شمرده‌اند؛ چنانکه با عدم تعمق در کلام صدرا در باب حمل عرضی مجازی، ایراداتی به وی وارد آورده که مرحوم دکتر مهدی حائری یزدی به تفصیل آنها را طرح و دفع کرده است.^{۱۵}

استاد بزرگوار و حکیم فقیه محمدتقی آملی اعلی الله مقامه

ایشان آنچه را صدرا در اثبات اینکه ستارگان و افلاک دارای حیثتند بدان استناد جسته، آورده و سپس می‌نویسند: انصاف آن است که مستندات مزبور، دلالتی بر صحت این مدعا ندارد؛ و مدعی یاد شده نیز بر مبنای فرضیه‌هایی است که در حکمت و هیئت قدیم مطرح بوده، اما با توجه به آنچه در هیئت جدید ثابت شده، این مدعا بالکل بلاموضوع است.^{۱۶}



چگونه ممکن است

که یک طلبه
(چه رسد به علامه فہامه)
قلم به روی کاغذ بگذارد و
نداند که کتاب

اصلاح المنطق،

در رد دانش منطق نیست؛ و

با آن منطق که

میراث یونانیان و

شاخه‌ای از علوم عقلی است،

هیچ پیوندی ندارد و

کتاب لغت است.

استاد ذوفنون علامه ابوالحسن شعرانی

این دانشمند نیز از سویی می‌نویسد: به اعتقاد شیعه، لطف بر خدای تعالی واجب است؛ و لطف یعنی آن چه آدمی را - بدون اجبار - به راه اطاعت از حق نزدیک کند. و وجوب آن برای این است که حجت بر آدمیان تمام شود. آنگاه وجود صدرالمتألهین - قدس سره - در این اعصار لطفی از جانب خداوند بود. زیرا در همان عصری که صنایع مادی رو به پیشرفت داشت، و توجه مردم - هر چه بیشتر - به جانب طبیعت جلب شد؛ و اقوال الهیین و متدینین سخیف به نظر آمد، مقارن همان عصر، خداوند این مرد بزرگ را بیافرید؛ و به او الهام فرمود تا قواعد الهیات را - با استدلال و بحث و فصاحت بی‌نظیر و تتبع در اخبار - مستحکم سازد. و قلوب جماعتی را چنان شیفته او کرد که بی هیچ طمعی به منافع دنیوی، چشم از همه بهره‌های مادی پوشیده، برای خشنودی حق، عمر خود را وقف شرح و نشر اقوال او نمایند - گوارا باد او و ایشان را این نعمت، و خداوند همه‌شان را از جانب اسلام و امت اسلام پاداش نیکو دهد - و چنان شد که امروز اکثر خردمندان قوم تابع اویند یا با اعتماد به مبانی مکتب او آیین حق را پذیرفته‌اند.^{۱۷}

از سوی دیگر، این همه ستایش از صدرا، هرگز موجب نشده است که ستایشگر دانشور، در وی به چشم معصوم و حتی مرجع تقلید بنگرد و در مقام انتقاد از او بر نیاید؛ بلکه برعکس، بارها آراء وی را در معرض نقد درآورده و از آن میان:

- در ذیل سخن از تجرد نفس، رأی صدرا را در این مورد که «معنی جزئی و قوه واهمه نیز مانند قوه عاقله مجردند و نفوس اکثر افراد انسان تجرد خیالی دارد، نه عقلی» رد می‌کند و می‌نویسد: صدرالمتألهین به ابرام و تأکید فرموده است: «اکثر مردم، معانی مجرد کلی عقلی را در نمی‌یابند و این ادراک، خاص جماعتی از بزرگان اهل علم است؛ و عامه مردم، مفاهیم را آلوده با خیال و صورت خیالی ادراک می‌کنند، نه مجرد محض.» اما من از این رأی سخت متعجبم؛ و نمی‌دانم چه عذری برای ایشان ابداع کنم. آنچه می‌دانم و تجربه شده، قول حکمای پیشین که برخلاف نظر صدراست، صحیح است.^{۱۸}

- در ضمن سخن از دلایل بطلان تسلسل، کلام صدرا در باب ضعیف بودن یکی از دلایل که حاکی است «هر صفت عرضی باید منتهی به ذاتی شود» را نابه‌جا و بی‌اندازه موجب تعجب شمرده است.^{۱۹}

- این استدلال را از غزالی آورده و نادرست شمرده: حکما معانی جزئی را که به قوه واهمه ادراک می‌شود - مانند دوستی و دشمنی - جسمانی می‌دانند؛ با این که قسمت نمی‌شوند و اجزاء ندارند. پس باید دوستی و دشمنی کلی را نیز جسمانی بدانند.

سپس می‌نویسد: «عجب است که صدرالمتألهین - علیه الرحمة - نیز در این مورد، کم و بیش از غزالی پیروی کرده و ملتزم شده است که معنی جزئی و قوه واهمه نیز مجردند مانند قوه عاقله».^{۲۰}

- نظریه‌ای از صدرا را بدین گونه تقریر می‌نماید: «کیفیات سایر عناصر، به سبب آمیزش کیفیات با عناصر دیگر، از شدت می‌کاهد؛ همچنین صورت هر عنصری که اصل همه صفات و کیفیات است، از صرافت خود می‌کاهد و صورت تازه پیدا می‌شود - میانه همه آن عناصر ترکیبی و واسطه میان آنها - و ترکیب آب و هوا چیزی است واسطه میان آب و هوا» و سپس در نقد آن می‌نویسد: «حالت متوسطه میان عناصر، برای توجیه خواص بزرگ و عجیب از مرکبات کافی نیست»، و سرانجام تفسیری بر کلام صدرا ارائه می‌دهد و می‌نویسد: «اگر مراد صدرا همین باشد، ما از پیروان اویم؛ و اگر گوید هیچ نیست جز تعدیل عناصر، آن را سخت بعید می‌دانیم».^{۲۱}

- در ذیل گفتگو از ماهیت مکان می‌نویسد: «بسیار عجیب می‌نماید که صدرالمتألهین - قدس سره - با همه دقت نظر، قول ابوعلی را (درباره مکان) رها کرده و بعد مفسطور افلاطون را پذیرفته است؛ و عجیب‌تر آنکه به رسم فقها، به ظاهر الفاظ و تبادر استدلال نموده است؛ و حق آن است که بعد مفسطور و امثال آن غیر معقول است».^{۲۲}

از درس اسفار استاد شعرانی نیز این خاطره را نقل می‌کنم که می‌فرمودند: این کلام بلند امیرمؤمنان (ع)



میرزا ابوالحسن شعرانی

که «حق را به افراد نشناس بلکه حق را بشناس تا اهل حق را بشناسی» به کرات در نوشته‌های صدرا آمده؛ و جالب است که مضمون این کلام که از زبان امیرمؤمنان(ع) در قالب دستورالعملی برای اندیشیدن و مجاهده با هدف شناخت حقیقت صادر شده، در کلام ابن عربی، در یک قالب دعایی عرضه گردیده: «الله يجعلنا ممن عرف الرجال بالحق لأممن عرف الحق بالرجال»^{۳۳}

علامه محمدحسین طباطبایی

ایشان از بزرگترین شارحان و مدرسان حکمت صدرایی در عصر ما بودند و با این همه، پاره‌ای از نظریات فیلسوف شیرازی را در معرض نقد درآورده‌اند. از جمله قضیهٔ موجبهٔ سالبهٔ المحمول را که صدرا کراراً در کتاب اسفار ذکر کرده، و پایهٔ منطقی بعضی از آراء خود قرار داده، غیرمقبول شمرده‌اند^{۳۴} و در توجیه مخالفت خود با صدرا نوشته‌اند: «ما با کمال افتخار باید اعتراف کنیم که ریزه‌خواران خوان احسان این بزرگان علم و اوستادان دانش هستیم؛ ولی در بحث‌های علمی، برخورد و کشمکش میان سخن و سخن است، نه میان شخصیت صاحبان سخن.»

انتقادهای بی‌پایه و غیرمنصفانه به آراء صدرا

در برابر نقدهای هوشمندانه‌ای که حاکی از روح انصاف و حقیقت‌جویی و حرمت به مقام علم و حکمت در منتقدان است - و پاره‌ای را آوردیم - برخی از گذشتگان عامی و متجددان بی‌خبر نیز به خیال خود در مقام انتقاد به صدرا برآمده و بدون کمترین آشنایی با مکتب وی، با زبانی تند و تیز و گاهی آمیخته به دشنام، پا به میدان نهاده و انواع تهمت‌های محیرالعقول را به وی زده‌اند. در اینجا به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم تا دانسته شود که بر درخشان‌ترین چهره‌های فرهنگی این مرز و بوم چه ستم‌ها رفته است و چگونه کسانی با داعیهٔ حمایت از دین یا روشنفکری، بدیهی‌ترین آداب گفتگو و برخورد و نقد را ندیده گرفته‌اند؛ و البته اگر خوانندگان این مقاله، در این مورد نمونه‌هایی بیش از آنچه ذکر می‌کنیم بخواهند به کتاب‌هایی همچون روضات الجنات تألیف سید محمد باقر خوانساری (ج ۴، صص ۱۲۲-۱۲۱)، و مستدرک الوسائل تألیف حاج میرزا حسین نوری (ج ۳، صص ۴۲۴-۴۲۲) و لؤلؤة البحرين تألیف شیخ یوسف بحرانی، (صص ۲-۱۳۱) و منابع دیگری که بعداً نام می‌بریم، مراجعه فرمایند. اما نمونه‌هایی که در اینجا می‌آوریم:

میرزا محمد تنکابنی

وی از فقیهان قرن سیزدهم بوده و می‌نویسد: در سفر به سبزوار، با حکیم سبزواری دیداری داشتم و مکتوبی مشتمل بر چند سؤال به نزد او فرستادم. او از پاسخ دادن سرباز زد و از من پرسید: چرا شیخ احمد احسائی را تکفیر کرده‌اند؟ من پاسخ دادم: تکفیرکنندگان می‌گفتند که عقیدهٔ شیخ دربارهٔ معاد با عقیدهٔ ملاصدرا یکی است. حکیم پرسید: مگر ملاصدرا را تکفیر کرده‌اند؟ من گفتم: تکفیر او از قدیم‌الایام بر سر زبان علمای اعلام بوده است. حکیم گفت: ملاصدرا که معاد جسمانی را منکر نیست. گفتم: بلی در شواهد ربوبیه گفته است که «آنچه در معاد بازمی‌گردد، جسم عنصری است» ولی بعداً خصوصیات برای جسمی که بازمی‌گردد ذکر کرده که نشانی از عنصری بودن در آن نیست. به علاوه او در اسفار و شرح اصول کافی و تفسیر سورهٔ بقره، اظهار داشته که عذاب جهنم برای دوزخیان تمام شدنی است و همیشگی نیست؛ و نیز معتقد به وحدت وجود است و دیگر لغزش‌ها و اباطیل او.

تنکابنی می‌گوید: «من در دل گفتم این مرد (سبزواری) در سبزواری نشسته و گویا بانگ خروس نشنیده و نمی‌داند ملاصدرا را تکفیر کرده‌اند.» نیز گوید: «از سفر خراسان که بازگشتم، میرزا محمدحسین مجتهد ساروی و جناب حاجی ملامحمد اشرفی مطلع شدند که سبزواری از پاسخ به پرسش‌های من خودداری کرده؛ به من گفتند: او ترسید که اگر اقدام به جواب کند و شما جواب‌های او را ببینید، تکفیرش کنید. زیرا او با ملاصدرا، هم‌مذهب و در فساد عقیده با او شریک است.» نیز می‌گوید:

تکفیر کسان،
صرفاً به جرم
اعتقاد به وحدت وجود و

وحدت موجود،
دور از عدل و انصاف و

تقوی و صواب است -

خاصه در مورد

کسانی که ملتزم به

احکام اسلام

هستند.

آن بزرگوار

برای اثبات دعوی خود

در مخالفت فلسفه با

علوم الهیه،

غالباً به روایاتی

استناد می‌نماید که

علمای بزرگ شیعه،

اعتبار آنها را

تأیید نمی‌کنند.

«ماجرای تکفیر شیخ احمد احسائی از آنجا آغاز شد که شیخ محمدتقی برغانی وی را متهم کرد درباره معاد با ملاصدرا هم عقیده است؛ و هر چه سعی کردند برغانی را به صلح با شیخ بخوانند نپذیرفت و در پاسخ گفت: در میان کفر و ایمان صلح و آشتی نیست و شیخ را درباره معاد عقیده‌ای است که خلاف ضروری دین اسلام است و منکر ضروری کافر است.»

و این حکم به کفر احسائی به اتهام هم عقیدگی او با صدرا درباره معاد را بگذارید کنار داورِ معروف‌ترین پیشوای شیعی: ملاصدرا و ما ادریک ما ملاصدرا!!! او مشکلاتی را که بوعلی در بحث معاد موفق به حل آن نشده بود، حل کرده است.^{۲۵}

نیز تنکابنی از برغانی نقل می‌کند که شیخیه مانند فلاسفه (همچون ملاصدرا) عقیده دارند قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد»^{۲۶} صحیح است؛ با آنکه هر کس معتقد به این عقیده باشد، کافر است. نیز می‌گوید: «آخوند ملاصدرا علی لاهیجانی الاصل، در آغاز کار، به علم حکمت اشتغال داشت؛ و کتاب شواهد ربوبیه صدرا را تدریس می‌کرد؛ و در نتیجه دهانش بوی گند گرفت؛ طوری که همشینیان او از آن متأذی می‌شدند. پس ناچار از تدریس حکمت توبه کرد و به فقه و اصول مشغول شد تا بوی گند دهانش برطرف شد.»

و می‌گوید: در باب مذهب ملاصدرا اختلاف کرده‌اند؛ جمعی از فقها او را کافر می‌دانند؛ در چند مورد برخلاف ظاهر حقه شرعیه سخن رانده؛ یکی وحدت وجود که این بیت شعر ملای رومی نیز اعتقاد به همین اصل را حکایت می‌کند:

چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد
موسیقی با موسیقی در جنگ شد
دیگر خطای ملاصدرا این است که عذاب دوزخ را برای هیچ‌کس دائمی نمی‌داند؛
و دیگر این که در کتاب اسفزار، عشق ورزیدن به امردان را مصداق عشق مجازی و در
حقیقت مصداق عشق ورزیدن به خدا می‌داند.^{۲۷}

سید ابوالقاسم حسینی اشکوری گیلانی

وی از فقهای نجف بود و در سال ۱۳۲۵ قی درگذشت. حکایت کرده است که من در آغاز جوانی مدت چهار سال در شهر قزوین به تحصیل علم کلام و حکمت یونان اشتغال داشتم؛ و از کتاب‌های فقیهان و اصولیان پرهیز می‌کردم. تا توفیق یاری کرد و برای زیارت امیرمؤمنان (ع) به نجف رفتم و در مجالس بحث فقیهان و اصولیان حضور یافتم و دیدم که مطالب آنان از لانه عنکبوت سست‌تر است. پس قصد کردم که دوباره به خواندن حکمت روی آرم؛ و ایامی چند، بخش الهیات از اسفزار صدرا را نزد یکی از متألّهان خواندم؛ و سپس در کار خود مردد شدم و به قرآن تفأل زدم و نخستین آیتی که آمد این بود: «پروردگارا! ما از سروران و بزرگانمان اطاعت کردیم و آنان ما را گمراه کردند.» پس عزم من در خواندن حکمت سست شد؛ و روزی چند که به این گونه گذشت، خواستم

بازگردم به خواندن حکمت. پس در خواب دیدم که قیامت برپا شده است و مردمی در عذاب هستند و مردمی سرگردانند؛ و دوزخ را دیدم که مانند چاهی عمیق بود و چهارطرف آن، چهار فرشته بودند و بر شانه‌هایشان عمودهایی که آتش از آن شعله می‌کشید... پس دیدم مردی را از جهنم بیرون کشیدند که قدی دراز و خلقتی مشوه داشت و از منافذ اعضای او شعله‌های آتش بیرون می‌آمد. پس او را به دیوار تکیه دادند و بر سر و سینه و دست و دیگر اعضای او میخ‌های آتشین زدند. سپس سینه‌اش را شکافتند و یک دستش را در آن کردند و آن را از پشتش درآوردند و از پشت کتابی به او دادند و گفتند بخوان! او گفت: کتابی را که پشتم است چگونه بخوانم؟ پس گردنش را به پشت سر برگردانیدند و او شروع کرد به خواندن کتاب. من نزدیک رفتم و شنیدم که سخن از وجود و ماهیت می‌گوید.^{۲۸}

استاد بزرگوار محمود شهبازی خراسانی این بیت را که در تخطئه ملامحسن فیض به دلیل قرابت فکری و

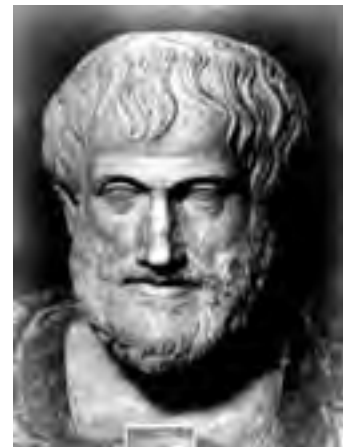


سببی او با ملاصدراست،^{۳۶} از زبان مخالفان حکمت بازگو می‌کردند: در محسن فیض هم سخن‌هاست زیرا که قرابتش به صدراست

سید ابوالفضل رضوی برقعی قمی (ابن الرضا)

از روحانیان مخالف با فلسفه و عرفان و ادبیات بود و حدود بیست سال قبل درگذشت. وی در آثار خود از جمله عقل و دین (ج ۱، صص ۳۳۷-۳۳۸) صدرا را فاسد العقیده خوانده و اعتقاد او به وحدت وجود را از هر کفر و شرکی بدتر شمرده؛ و در صص ۱۰ و ۱۱ از منظومه منتشر نشده حافظ شکن که در تخطئه و تفسیق و تکفیر همشهری صدرا حافظ سروده، صدرا و شارح او سبزواری را هم بی‌نصیب نگذاشته و می‌گوید:

یکی شد غرق اندر وهم عرفان	یکی از فلسفه بافد به دکان
یکی بافد به هم چون سبزواری	یکی دارد ز اسفارش جِماری
یکی اوهام را نامیده برهان	همی اسفار او شد ضدّ قرآن
برو جانا تو اسفارش رها کن	قلمبه‌بافی‌اش حمل خطا کن
خطایش در طبیعیات ظاهر	کجا شد بر الهیات قادر؟
کجا گفت تو شد برهان عرش؟	گرفتی وهم را از دیو فرشی



ارسطو

سید محمد باقر نجفی یزدی

وی به گفته خود سال‌ها در جرگه شاگردان میرزا مهدی اصفهانی (م: ۱۳۶۵ ق) بوده؛ کتاب ابواب الهدی به قلم استاد خود را که در تخطئه فلسفه و عرفان است، به صورت عکسی از روی نسخه‌ای که به خط خود نوشته، در سال ۱۳۶۳ش در سه هزار نسخه به چاپ رسانیده و منتشر کرده است. وی مقدمه مفصلی نیز بر این کتاب نوشته که آن را با بدگویی‌های بسیار از فیلسوفان و عارفان انباشته و از جمله در ص ۱۸ می‌نویسد:

شکایت از محصلین علوم فلسفه و عرفان

جای بسیار تعجب است از بعضی معلمین و محصلین علوم دینی که خود را تابع قرآن و اهل بیت پیغمبر می‌دانند؛ و برای ترویج دین اسلام و اهل بیت تحصیل و تدریس می‌کنند؛ و هنوز کاملاً اعتقادات دینی خود را از مدارک قرآن و فرمایشات اهل بیت نبوت - که تبعیت آن دو، دستور پیغمبر اسلام است - محکم نکرده؛ بلکه هنوز بعضی به آن مطالب نرسیده، شروع می‌کنند به خواندن کتب متفلسفین و عرفا - مانند منظومه حاج ملاهادی سبزواری و کتاب اسفار ملاصدرا و امثال آن - و گمان می‌کنند علم به حقایق و اصول دین در این قواعد است. غافل از آنکه این قواعد چنان ایشان را از حقیقت قرآن و اهل بیت نبوت دور می‌کند، و ذهن حقیقت فهم آنها را کور می‌کند، که اگر بعداً صد آیه و روایت هم برخلاف مطالب فلسفه و عرفان صوفیه ببینند، اعتنا نمی‌کنند و همه را حمل بر همان مطالب فاسده می‌کنند؛ مگر خدا ایشان را نجات دهد.

نیز در ص ۲۲ می‌نویسد: آیا گمان می‌کنید که این مطالب کتاب اسفار ملاصدرا یا مطالب کتاب منظومه حاج ملاهادی را امیرالمؤمنین و امام صادق و سایر ائمه -علیهم السلام- نمی‌دانسته‌اند که بیان نکرده‌اند؟ یا آنکه همان طور که همه چیز را می‌دانسته‌اند، این‌ها را هم می‌دانسته‌اند؛ ولی می‌دانسته‌اند که اغلب آنها باطل و مزخرف و کفریات است و صد (ضد) آن را بیان فرموده‌اند؟

آیا این قاعده فلسفی صحیح است: «الواحد لا یصدر منه الا الواحد»؛ یعنی خدا نمی‌تواند تمام موجودات مادی و معنوی را با هم خلق کند. خدا فقط عقل اول را خلق کرده و عقل اول، عقل دوم را خلق کرده و همچنین تا عقل دهم. آن وقت عقل عاشر، فلکیات را آفریده است؟!

و آیا این مبنای صوفیه صحیح است که قائل‌اند به وحدت وجود و موجود؛ و می‌گویند تمام عالم جز یک وجود بیش نیست و آن هم خداست؛ ولی این موجودات که می‌بینی همه همان وجود خدایند که تنزل کرده و به این صورت‌ها بیرون آمده است؟!

و در ص ۳۵ می‌نویسد: از بدعت‌های صوفیه، قول به وحدت وجود است... و معنای مشهور از وحدت وجود

اگر ردیه هشام

بر ارسطو،

دلیل بر مردود بودن

قابطه فلاسفه و

عرفا از جمله صدرا باشد،

ردیه‌ای که

همو بر هشام جوالبقی و

مؤمن الطاق -

هر دو از

بزرگوارترین اصحاب

امام صادق (ع) - نوشته

دلیل بر چیست؟

که مسموع از بزرگان ایشان است، کفر به خدای علیّ عظیم است. ریشهٔ شرک، وحدت وجود و موجود است. و در ص ۴۰، ۴۱ می‌نویسد: کلمات ملاصدرا در وحدت وجود و موجود: ملاصدراى شیرازی در کتاب اسفار (ج ۱، ص ۲۰۲) همین مطلب را می‌گوید: «علم ان واجب الوجود بسیط الحقیقه غایة الساطة؛ و کل بسیط الحقیقه كذلك فهو کل الاشياء، فواجب الوجود کل الاشياء لا یخرج عنه شیء من الاشياء.» یعنی خدا، حقیقت ذات او بسیط است در نهایت بساطت؛ و هر چیزی که چنین بسیط الحقیقه باشد، او تمام اشیاست. پس واجب الوجود همهٔ اشیاست؛ و هیچ چیز نیست که از ذات خدا خارج باشد.

در پاسخ سخنان یاد شده می‌پرسیم:

آیا این منتقد متشّرع و ضدّ فلسفه و عرفان که به گفتهٔ خود سالها از افادات میرزا مهدی اصفهانی بهره‌مند شده، پیش از شروع به خواندن کتب متفلسفین مانند اسفار ملاصدرا، کاملاً اعتقادات دینی خود را از مدارک قرآن و فرمایشات اهل بیت نبوت محکم کرده یا نه؟ اگر نکرده، چگونه به خود حق داده است که اسفار را بخواند و دربارهٔ مطالب آن داوری کند؟ اگر هم محکم کرده، پس چگونه در قرائت احادیث اهل بیت و مراجعه به کتب حدیث، مرتکب اشتباهاتی می‌شود که حتی کسی که آشنائی مختصری با احادیث و با کتب احادیث دارد، مرتکب آنها نمی‌شود؟ برای نمونه به این نکته توجه فرمائید که: واژهٔ اظله جمع ظلّ (به معنی سایه) در بسیاری از روایات آمده است - از جمله در یک روایت که کلینی از امام باقر(ع) و دو روایت که همو از امام صادق(ع) نقل کرده؛^{۳۰} و در روایتی که مجلسی از دو امام نامبرده نقل کرده و حاکی است که مؤمنان در «اظله» به پیامبر(ص) ایمان آوردند؛^{۳۱} و نیز دو روایت جابر جعفی و ثمالی از امام باقر(ع) که مرحوم مجلسی یکی را از کتاب فضل الله فارسی و دیگری را از کتاب رجب برسی نقل می‌کند و صریحاً نیز می‌نویسد که روایات مأخوذ از دو کتاب مزبور، به لحاظ اعتبار در مرتبهٔ اخبار دیگر نیست...^{۳۲} باری جالب است که بدانیم منتقد متشّرع ضدّ صدرا که لابد «اعتقادات دینی خود را از مدارک قرآن و فرمایشات اهل بیت نبوت محکم کرده» و صدرا و معلمان و متعلمان فلسفه و عرفان را به دلیل کوتاهی در این مورد تکفیر می‌کند، حتی از خواندن صحیح این روایات (چه رسد به درک معنی آنها و داوری در باب سند و محتوای آنها) عاجز بوده و به این لحاظ، بارها و بارها واژهٔ اظله را اضله خوانده و در کتاب گرانمایهٔ پیشوای خود که با خط شریف خویش نوشته و منتشر کرده، آن را به همین صورت غلط مرقوم فرموده^{۳۳} و با این کار ثابت کرده است که:

اولاً هیچ اطلاعی از آنچه محدثان و شارحان احادیث در باب عالم اظله و اشباح و عالم ظلال گفته‌اند^{۳۴} ندارد.

ثانیاً از کتاب‌های متعددی که راویان حدیث تحت عنوان کتاب الاظله تألیف کرده‌اند بی‌خبر است که از میان ایشان چند تن را نام می‌بریم:

عبدالرحمن بن کثیر هاشمی^{۳۵} علی بن ابی صالح کوفی^{۳۶} محمد بن سنان که شیخ مفید از کتاب منسوب به او در این باره انتقاد کرده و او را متهم به غلو شمرده است،^{۳۷} احمد بن محمد بن عیسی اشعری^{۳۸}. ثالثاً هیچ نیاندیشیده که در تفسیر آیهٔ «الم تر الی ربک کیف مدّ الظلّ» حدیثی با این مضمون چه معنایی دارد: ان الله امر الاضلة ولا ظلّ و لا ضلال غیرها؟^{۳۹} آیا در لغت عرب، اصلاً واژهٔ اضله وجود دارد؟ و آیا ضلال جز گمراهی، روگردانی از دین و حق، هلاک، فضحیت، باطل^{۴۰} معنایی می‌دهد؟ در این حال یعنی چه که معصوم بگوید: خداوند به اضله فرمان داد و ظل و ضلالی جز آن (اظله) نبود؟

خلط میان سیدمرتضی و سیدمرتضی رازی

منتقد ضدّ فلسفه روایتی از امام عسکری(ع) در مذمت اهل آخر الزمان به این مضمون نقل کرده: دانشمندان آنها بدترین خلق خداوند در روی زمین؛ به جهت آنکه آنها تمایل پیدا می‌کنند به فلسفه (یونان) و صوفیه. و قسم به خدا که این دانشمندان کسانی که از حق عدول نموده و آن را تغییر و تبدیل داده‌اند. ایشان



میرزا محمد تنکابینی

اصرار می‌کنند در محبت مخالفین ما (که اهل فلسفه و صوفیه هستند) و گمراه میکنند شیعیان و دوستان ما را (یعنی به درس گرفتن و درس دادن مطالب فلسفه و تصوف و دور کردن آنها را از آیات و روایات و مرام ما اهل بیت)... آگاه باشید که این گونه دانشمندان (متماایل به فلسفه و تصوف)، دزدان راه ایمان و دعوت کننده مردم به ارت (و باقیمانده کفریات) ملحدین و بی‌دینان می‌باشند. هر کس به آنها برسد، از آنها در حذر باشد و دین و ایمان خود را از (شر) آنها محفوظ نگه دارد.

پس از نقل روایت مزبور می‌نویسد: «اگر کسی طالب حق باشد و خدا او را به نور ایمان تأیید کرده باشد، همین یک روایت او را کفایت می‌کند.»^{۴۱}

اما خواننده‌ای که روایت مزبور و افاضات منتقد متشرع در داخل پراتر و نتیجه‌گیری‌های او بر ضد فلسفه و عرفان از آن را ملاحظه می‌کند، نخستین سؤالی که برایش مطرح می‌شود مأخذ روایت است که منتقد محترم با این جمله آن را معرفی کرده است: «فی سفینه البحار عن السید المرتضی» و از این عبارت چنان برمی‌آید که روایت مزبور را سیدمرتضی نقل کرده است؛ یعنی شخصیتی که اگر بزرگترین عالم شیعی نباشد، یکی از سه عالم بزرگ شیعی است که از آنان با عنوان «مشایخ ثلاثه» یاد می‌کنند؛ و نسب پدر وی با همان تعداد واسطه به امام کاظم(ع) و امامان پیشین می‌رسد که نسب امام عصر(ع) می‌رسد؛ و خود او محضر کسانی را درک کرده که دوره غیبت صغری و احتمالاً محضر نواب خاص امام عصر را درک کرده‌اند (از جمله پدرش) و از حسین برادر شیخ صدوق که همچون برادرش در دوره غیبت صغری به دعای امام(ع) متولد شده روایت می‌کند.^{۴۲}

باری چنین شخصیتی است که روایت مزبور را نقل کرده است؛ و اگر در نظر بگیریم که وی در قبول روایات خیلی سختگیر است، نقل این روایت از طریق او اهمیت بیشتری به آن می‌دهد و ... اما چه بسیار تعجب می‌کنیم که با مراجعه به سفینه البحار (ج ۲، صص ۵۸-۵۷) می‌بینیم، روایت مزبور نه از قول سید مرتضی - با آن همه عظمت - بلکه از قول سید مرتضی رازی نقل شده - یعنی کسی که جز یک کتاب فارسی سطحی و مشحون از اغلاط فاحش - تبصره العوام - اثری از او سراغ نداریم؛ و تازه در انتساب آن کتاب به او نیز تردید وجود دارد!^{۴۳} و روایت مزبور نیز در آن نیست و مؤلف سفینه البحار نیز توضیح نداده که آن روایت را از چه کتابی نقل می‌کند. آن گاه چه معنی دارد که تکفیر کننده صدر، آنچه را از قول سید مرتضی رازی نقل شده، به سید مرتضی نسبت می‌دهد؟ اگر سوء ظن داشته باشیم، باید بگوئیم که ایشان در مقام تکفیر صدرالماتلهین، توسل به دروغ و تهمت را مباح می‌شمرده و کلام منسوب به سید مرتضی رازی را به سید مرتضی نسبت داده تا با سوء استفاده از شهرت و عظمت مقام سید مرتضی، حربه خود علیه فیلسوفان و عارفان را تیزتر و برآتر نشان دهد. اگر هم بخواهیم ایشان را از اتهام دروغ‌زنی مبرا بشماریم، باید بگوئیم که ایشان میان سیدمرتضی، و سیدمرتضی رازی فرق نمی‌گذاشته؛ و عبارت سفینه البحار را درست نفهمیده است.

باری بسی شگفت‌آور است که کسی که در فهم نوشته ساده شیخ عباس قمی درمانده، مدعی باشد که به ژرفای مطالب عمیق صدرالماتلهین - که برای درک آنها حداقل ده سال تحصیل فلسفه به صورت جدی لازم است - رسیده؛ و مبانیت و مغایرت آنها با نصوص مقدسه قرآن و احادیث صحیحیه را دریافته است! و کسی که قادر نیست حتی یک کتاب ابتدائی حدیث را بدون خطا بخواند و معنی کند؛ و اظله و ضلال را اضله و ضلال می‌نویسد، آری چنین بزرگواری در این پایه از دانش، کسانی از بزرگ‌ترین علمای شیعه مانند محقق طوسی، علامه حلی، ابن ابی جمهور، میرداماد، صدرالماتلهین، محقق لاهیجی، حکیم سبزواری، علامه طباطبایی و ... را به جرم اشتغال به فلسفه و عرفان محکوم می‌کند و آنان را متهم می‌نماید که اعتقادات دینی خود را از مدارک قرآن و فرمایشات اهل بیت نبوت محکم نکرده‌اند و ...

خلط میان مثنوی و دیوان شمس

همچنین جالب است که منتقد متشرع و ضد فلسفه و عرفان، با همه آنچه در طعن و لعن به مولانا جلال‌الدین و قاطبه عرفا و حکما نوشته، این قدر نمی‌دانسته که دیوان شمس، غیر از کتاب مثنوی است، و این هر دو اثر را یکی پنداشته و تحت عنوان «نمونه کلمات کفر و شرک مولوی» تصریح می‌کند که: «مولوی در



این منتقد متشرع و
ضد فلسفه و عرفان
که به گفته خود
سالها از افادات
میرزا مهدی اصفهانی
بهره‌مند شده،
پیش از شروع به خواندن
کتاب متفلسفین مانند
اسفار ملاصدرا،
کاملاً اعتقادات دینی خود را
از مدارک قرآن و
فرمایشات اهل بیت نبوت
محکم کرده یا نه؟
اگر نکرده، چگونه
به خود حق داده است که
اسفار را بخواند و
درباره مطالب آن
داوری کند؟

کتاب مثنوی در دیوان شمس تبریزی طبع کتابچی صفحه ۱۸۸ می‌گوید: آنان که طلبکارِ خدایید خود آید... و باز مولوی در کتاب مثنوی در صفحه ۱۹۹ در دیوان شمس می‌گوید: هر لحظه به شکلی بت عیار بر آمد...^{۴۴} که راستی همان ماجرای «حسن و حسین سه دختر معاویه را در راه بصره گرگ خورد» در این چند سطر مصداق یافته؛ و افزون بر آن که مثنوی و دیوان شمس دو کتاب است، دو شعر نامبرده نیز اصلاً از مولوی نیست و در جامع‌ترین چاپ از کلیات شمس - با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر - هیچ نشانه‌ای از آن دیده نمی‌شود!

درباره قواعد مورد ایراد منتقد صدر

باری با توجه به پایه معلومات و اطلاعات منتقد ضد فلسفه و عرفان و مدعی آگاهی از قرآن و فرمایشات اهل بیت نبوت، بی‌ارزشی داورهای ایشان درباره آراء صدر و دیگر فیلسوفان نیز آشکار می‌شود؛ و نیازی به گفتگو و بررسی جداگانه در پیرامون یکایک آن داورها نمی‌ماند. ولی برای این که روشن شود اصول و قواعد و نظریاتی که منتقد متشرع، دستاویز تکفیر صدر و دیگر فیلسوفان و عارفان گرفته (وحدت وجود و وحدت موجود، قاعده الواحد لایصدر عنه الا الواحد، عقول دهگانه، قاعده بسیط الحقیقه) چه جایگاهی در دیده متشرعان دانا و خردمند دارد، از خوانندگان گرامی دعوت می‌کنیم نگاهی به کتاب الفردوس الاعلی از آثار شیخ محمدحسین کاشف الغطا بیان‌دازنده^{۴۵} و ببینند این مرد بزرگ که از اعظم فقها و مراجع تقلید در سده چهاردهم بوده، در تبیین مقصود حکما از عقول دهگانه و پیوند علی و معلولی آنها با یکدیگر چه نوشته؛ و چگونه آنها را نخستین موجودات و وسائط فیض شمرده؛ و قاعده الواحد را مبتنی بر برهان استوار دانسته و از آراء فیلسوفان در مورد آن، و موافقت آن با مبانی دینی دفاع کرده؛ و این دعوی را که اعتقاد به عقول دهگانه و قاعده الواحد، گونه‌ای شرک است، باطل و مردود خوانده؛ و حتی صریحاً اظهار داشته که اعتقاد به توحید و یگانگی حق، بلکه اصل اعتقاد به واجب الوجود، جز با قبول قاعده الواحد کامل نیست. نیز می‌گوید: یکی از علمای معاصر، رساله‌ای در تخطئه قاعده الواحد نوشت و در نگارش آن رنج بسیار برد؛ ولی من با دیدن آن رساله، به شاگرد نگارنده گفتم: ای کاش آن همه رنجی را که این مرد برای نگارش رساله مزبور برده - یا بخشی از آن همه رنج را - برای فهم کلمات حکما در باب آن قاعده و برای درک مراد ایشان از آن می‌برد؛ و بیهوده در ورطه ایراد و اشکال نمی‌افتاد. نیز می‌گوید: من به شاگرد مزبور گفتم: بهتر است این رساله را منتشر نکنید تا آبروی استادان محفوظ بماند.

مرحوم کاشف الغطا در ضمن گفتاری جداگانه نیز نظریات خود در باب وحدت وجود و وحدت موجود را توضیح داده و از آراء حکما در باب وحدت وجود و قاعده بسیط الحقیقه دفاع کرده و می‌نویسد:

عقیده به وحدت وجود، از جمله اولین ضروریات عقلی است که جز با قبول آن، اعتقاد به توحید راست نیاید؛ و نفس تصور آن - اگر درست تصور شود - تصدیق آن را به دنبال دارد و محتاج دلیل و برهان نیست. همچنین اعتقاد عرفا به وحدت موجود، مبتنی بر برهانی است که بر پایه اصول منطق و حکمت، کاملاً منطقی است - علاوه بر شهود و مکاشفه‌ای که عرفا در باب آن ادعا می‌کنند و وحدت موجود را با استناد به آن مسلم می‌دارند. کاشف الغطا با توجه به اتهاماتی که معتقدان به وحدت وجود و موجود با آن مواجه بوده‌اند، می‌نویسد: تکفیر کسان، صرفاً به جرم اعتقاد به وحدت وجود و وحدت موجود، دور از عدل و انصاف و تقوی و صواب است - خاصه در مورد کسانی که ملتزم به احکام اسلام هستند. این بود نظریه یک فقیه عظیم الشأن و مرجع بزرگ تقلید؛ تا کسی که اظله را اضله می‌نویسد و سیدمرتضی



میرزا مهدی اصفهانی

رازی را از سید مرتضی فرق نمی‌گذارد، چه نظری داشته باشد!

میرزا مهدی اصفهانی و بررسی روایات مورد استناد او

برای اطلاع از پایه و مایه علمی استاد و پیشوای منتقد متشرع و ضد فلسفه و ضد صدر اعلی جناب میرزا مهدی اصفهانی - که او را به تبع شاگرد جلیل القدر وی «علامه فهامه، عالم به معارف الهیه» می‌خوانیم - به این نکته توجه فرمائید که آن بزرگوار برای اثبات دعوی خود در مخالفت فلسفه با علوم الهیه، غالباً به روایاتی استناد می‌نماید که علمای بزرگ شیعه، اعتبار آنها را تأیید نمی‌کنند. فی المثل در میان ده دوازده روایت که از اصول کافی نقل کرده، هفت روایت آن - به تصریح مرحوم علامه مجلسی - ضعیف یا مجهول است بدین شرح:

۱- در ص ۳۲ روایتی از جابر بن یزید درباره اشباح آورده، که محمد بن سنان از قول مفضل و او از قول جابر نقل کرده و علامه مجلسی آن را با این عبارت ارزیابی نموده است: «ضعیف علی المشهور»^{۴۶} و شیخ مفید درباره آن و دیگر اخبار مربوط به عالم اشباح می‌نویسد:

الفاظ این اخبار با یکدیگر متفاوت و معانی آنها مخالف یکدیگر است؛ و بر پایه آنها غلات، اباطیل بسیاری بافته و کتاب‌هایی مشتمل بر سخنانی لغو و بیهوده تصنیف نموده و در توضیح معانی آنها مطالبی مسخره نوشته‌اند و محتویات کتاب‌های مزبور را به گروهی از مشایخ اهل حق منسوب داشته و با این کار به آنان تهمت ناروا زده‌اند. از آن میان کتابی به نام الاشباح و الاظله که تألیف آن را به محمد بن سنان نسبت می‌دهند؛ و نمی‌دانیم که این نسبت درست است یا نه. اگر درست باشد، باید دانست که علمای ما این سنان را مورد طعن و نکوهش قرار داده و او را متهم به غلو می‌شمارند؛ و اگر انتساب این کتاب به وی صحیح باشد، محتوای آن، گمراهی و ضلالتی است متعلق به کسی که از راه حق منحرف و گمراه شده؛ و اگر این نسبت دروغ باشد، گناه آن و گناه آن گمراهی به گردن کسانی است که آن را ساخته و به وی بسته‌اند.^{۴۷}

این نیز نگفته نماند که منتقد متشرع و ضد صدر - و احتمالاً استاد علامه فهامه او - روایت کافی را درست نتوانسته‌اند بخوانند و در نقل آن، خطاهایی مرتکب شده‌اند. چنانکه جمله «اول ما خلق خلق محمدا» را «اول ما خلق محمدا» نوشته‌اند و «بروح واحدة» را «روح واحد» و ...

۲- روایتی که در ص ۳۳ نقل کرده، به تصریح علامه مجلسی مجهول است و در نقل روایت نیز منتقد متشرع و ضد صدر - و احتمالاً استاد علامه فهامه او - تحریفات زیادی روا داشته و نوشته‌اند: «و لم يجعل لاحد فی مثل الذی خلقنا نصیب... من طینة مخزونة مكنونة اسفل من ذلك الطينة و لم يجعل فی مثل الذی خلقهم منه نصیب الا الانبياء الله (!) لاحد فذلک... و سایر الناس...» و صورت درست روایت این است: «لم يجعل لاحد فی مثل الذی خلقنا منه نصیب... من طینة مخزونة مكنونة اسفل من ذلك الطينة و لم يجعل الله لاحد فی مثل الذی خلقهم منه نصيبا الا للانبياء و لذلک... و صار سائر الناس...»^{۴۸}

۳. روایتی که در ص ۱۰ نقل کرده، به تصریح علامه مجلسی مجهول است و در مأخذ (کافی) به این صورت آمده: «اخرجه عن لفظه الربیع لان الارواح مجانسة للربیع» و در این کتاب به این صورت: «اخرجه علی لفظه الربیع لان الروح مجانس للربیع»^{۴۹}

۴. روایتی که در ص ۲۷ از محمد بن سنان نقل کرده، علامه مجلسی درباره آن می‌نویسد: «ضعیف علی المشهور» و آنچه را از قول شیخ مفید در باب روایات این راوی درباره اشباح آوردیم، در اینجا نیز باید در نظر داشت. در هنگام نقل از اصول کافی نیز یک جمله از پایان روایت را انداخته است: «و من لزمها لحق، خذها...»^{۵۰}

۵. روایتی که در ص ۵۸ نیز از محمد بن سنان نقل کرده و علامه مجلسی درباره آن می‌نویسد: «ضعیف علی المشهور»^{۵۱}

۶. روایتی که در ص ۵۹ نقل کرده و علامه مجلسی آن را مجهول خوانده است.^{۵۲}

۷. روایتی که در ص ۶۷ نقل کرده و علامه مجلسی آن را ضعیف خوانده است.^{۵۳}

منتقد متشرع و ضد صدر و استاد علامه فهامه او - که از شیخ مفید با عنوان شیخ اعظم قدس سره یاد می‌کنند و فیلسوفان و عارفان را به اتهام مخالفت وی با ایشان مطرود می‌شمارند - چرا به آن همه اختلافات شدیدی که میان آراء شیخ با معتقدات خودشان است توجه ندارند؟ و چرا اهتمام نمی‌نمایند که اعتقادات خود را با نظریات وی هماهنگ و منطبق سازند؟

دیگر روایاتی هم که مورد استناد منتقد متشرع و ضد صدرا و استاد علامه فهامه او قرار گرفته، غالباً به لحاظ سند، استوارتر از نمونه‌هایی که آوردیم نیست و در نقل آنها تحریفات فراوان روی داده است؛ چنانکه در مقام عرضه و اشاعه علوم الهیه، به دو روایت زیر از محمدبن سنان استناد شده:

الف - خداوند نخست محمد و علی و فاطمه را بیافرید و هزار سال پس از آن، اشیاء دیگر را آفرید.^{۵۴}
ب - نخستین چیزی که خدا آفرید آب بود و همه چیز را از آن آفرید و اهل طاعت و بهشتیان را از آب گوارا آفرید و اهل معصیت و دوزخیان را از آب شور.^{۵۵}
که در مورد این دو روایت، علاوه بر آنچه قبلاً در مذمت راوی آن دو (محمد بن سنان) از قول شیخ مفید نقل کردیم، دو نکته زیر درخور توجه است:

- مضمون هر یک از دو روایت؛ برخلاف روایت دیگر و دست کم یکی از آن دو نادرست است و هیچ کوششی هم برای توجیه تناقض‌های آن‌ها به عمل نیامده است. فی‌المثل:

اگر خدا اهل طاعت و بهشتیان را از آب گوارا و اهل معصیت و دوزخیان را از آب شور آفریده، در این صورت، عقاید و اعمال و اخلاق و صفات آنها ناشی از نوع و چگونگی آبی است که از آن آفریده شده‌اند و خود اختیاری ندارند؛ و این با اعتقاد به عدالت الهی و نفی جبر - آن گونه که مذهب تشیع تعلیم می‌دهد - سازگار نیست.

کتابهایی که اصحاب ائمه و علمای شیعه در ردّ فیلسوفان نوشته‌اند، دلیل محکمی بر مردود بودن فلسفه است؟

از جمله حربه‌هایی که منتقد متشرع و استاد علامه فهامه او و دیگر شاگرد میرز آن استاد - شیخ علی نمازی شاهرودی - علیه صدرا و فلسفه و عرفان به کار گرفته‌اند، کتاب‌هایی است که برخی از علما و نیز اصحاب امامان در ردّ برخی از فیلسوفان یا عارفان نوشته‌اند^{۵۶}؛ و گویا تلقی این بوده که ردّیه‌نویسان معصوم بوده‌اند و نفس ردّیه‌نویسی آنان بر برخی از فیلسوفان یا عارفان، برهان قاطعی بر مردود بودن کلیه فیلسوفان و عارفان از جمله صدراست؛ و جالب آنکه نه منتقد و نه استاد او و نه دیگر شاگرد آن استاد، هیچ کدام به این نیاندیشیده‌اند که بسیاری از علما و اصحاب امامان شیعه نیز با یکدیگر اختلافات شدیدی داشته‌اند که گاهی کار به ردّیه‌نویسی علیه یکدیگر هم کشیده است؛ و اگر بخواهیم ردّیه‌نویسی کسی از علمای شیعه یا اصحاب ائمه بر شخصی را دلیل بر مردود بودن آن شخص و مکتب او بدانیم، این دلیل را در مورد بسیاری از مقدس‌ترین علمای شیعه و اصحاب ائمه نیز می‌توان مورد استفاده قرار داد. و برای نمونه:

محمدبن احمد قمی که شیخ العلمای قم در عصر خود و استاد شیخ مفید بوده، و نیز شیخ اقدم ابن قولویه استاد دیگر مفید، هر یک ردّیه‌ای بر دیگری

نوشتند. چرا که اولی معتقد بود ماه رمضان به لحاظ شمار روزها تفاوتی با ماه‌های دیگر ندارد و در پاره‌ای از سال‌ها ۳۰ روز است و در پاره‌ای دیگر ۲۹ روز؛ و دومی مانند صدوق و کراچکی معتقد بوده که ماه رمضان همیشه ۳۰ روز است. و هر یک در اثبات عقیده خود و ردّ عقیده دیگری کتابی نوشت؛ و شیخ مفید نیز در آغاز نظریه‌ای مانند ابن قولویه داشت و کتابی در ردّ محمدبن احمد نوشت؛ و سپس از آن نظریه عدول کرد و رساله‌ای در ردّ معتقدان آن نظریه از جمله صدوق نوشت^{۵۷}؛ چنانکه سید مرتضی نیز کتابی در ردّ نظریه دوم نوشت.^{۵۸} نیز سید محمد جدّ سیدبهرالعلوم رساله‌ای در ردّ عقیده صدوق و استاد او محمدبن حسن بن ولید درباره سهوالنبی نوشت^{۵۹}؛ و بسیاری دیگر از علما نیز نظریه صدوق در این باره را قویاً تقبیح و تخطئه کردند؛ و



علامه شوشتری

برخی نیز به دفاع از وی برخاستند؛ و علامه رجالی متأخر محمدتقی تستری رساله مستقلى در تأیید نظریه وی و ردّ بر مخالفانش تألیف کرد که چاپ هم شده است.^{۶۰} نیز ملا اسماعیل خاجویی کتابی در ردّ الشهاب الثاقب که فیض کاشانی در اثبات وجوب نماز جمعه نوشته بود تألیف کرد؛ و بسیاری از دیگر علمای بزرگ شیعه نیز در اثبات حرام و واجب و مستحب و مباح بودن نماز جمعه در عصر غیبت کتابها در ردّ یکدیگر نوشته‌اند.^{۶۱} و هشام بن حکم که ردیه او بر ارسطو مورد استناد منتقد متشرّع و استاد او قرار گرفته، ردیه‌ای بر مؤمن الطاق صحابی جلیل‌القدر امام صادق (ع) - که مخالفان، وی را شیطان الطاق می‌نامیدند - نوشته است.^{۶۲} نیز سعد بن عبدالله اشعری شیخ علمای شیعه در قم در عصر غیبت صغری، ردیه‌ای بر علی بن ابراهیم قمی - عالم و مفسر شیعی - در مورد وضعیت هشام بن حکم و یونس نوشت؛ و کتابی موسوم به مثالب هشام و یونس در بدگویی از این دو - که یکی از اصحاب امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) و دیگری از اصحاب امام کاظم (ع) و امام رضا (ع) بود - نوشت؛ چنانکه محقق استرآبادی نیز در منهج المقال، ستایش‌ها و نکوهش‌هایی از هشام را در چند صفحه آورده است.^{۶۳} نیز هشام بن حکم ردیه‌ای بر هشام بن سالم جوالیقی از اصحاب امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) که بسیار مورد اعتماد بوده نوشته است.^{۶۴} نیز شیخ صدوق و شیخ مفید که اولی کتابی در ردّ پیروان مکتب ابن جنید - از بزرگترین فقیهان شیعه در سده چهارم - نوشت و او را در شمار «ضعفا» یاد کرد؛ و دومی دو ردیه بر وی نوشت و در پاره‌ای از دیگر آثار خود نیز به ردّ تعالیم او پرداخت؛ و دیگر فقیهان شیعه نیز شیوه ابن جنید را در استفاده از قیاس در استنباط احکام الهی و اعتقاد به اینکه اقوال ائمه حاصل رأی و اجتهاد ایشان است - نه عین تعلیم رسول (ص) - قویاً تخطئه و تقبیح کردند.^{۶۵}

باری به نظر میرسد که منتقد متشرّع و ضدّ صدرا و استاد علامه فهامه او و دیر شاگرد معظم آن استاد، علیرغم استناد به نوشته‌ها و آثار علمای شیعه و اصحاب ائمه، اطلاع درستی در باب نوشته‌ها و آثار ایشان ندارند؛ و نمی‌دانند که ردّ و ایراد به یکدیگر - ولو در مورد موضوعات بسیار مهم - در میان علمای بزرگ شیعه امری رایج و متداول بوده و اگر کسی مورد ردّ و ایراد قرار می‌گرفته، لزوماً به این معنی نبوده است که از همه لحاظ مردود و مطرود باشد.

عجب‌تر آنکه منتقد متشرّع و ضدّ صدرا و استاد او و دیگر شاگرد جلیل‌القدر آن استاد - شیخ نمازی - از ردیه نویسی کسانی به عنوان حربیه علیه فیلسوفان و عارفان استفاده کرده‌اند که خود آنان را علمای بزرگ شیعه مورد انتقاد و بعضاً نکوهش قرار داده‌اند. فی‌المثل ایشان از ردیه هشام بن حکم بر ارسطو یاد می‌کنند؛^{۶۶} ولی گویا نمی‌دانند که به نوشته شیخ مفید:

در تخطئه هشام و ردّ عقیده او به مشابهت خدا با خلق، احادیث آل محمد (ص) بیش از آن است که به شمار آید. برای نمونه: یونس بن ظبّیان گوید: بر امام صادق (ع) درآمدم و به او گفتم: هشام در مورد خدا عقیده‌ای سهمناک دارد؛ او می‌پندارد که خدای تعالی جسم است. زیرا ... امام فرمود: «وای بر او! آیا ندانسته که جسم، محدود و متناهی است ...» این سخن امام و دلیل او در ردّ عقیده هشام است. در این باب نیز که خدای تعالی با چشمان ظاهری دیده نمی‌شود، همه فقیهان و متکلمان طایفه ما (شیعه) اتفاق نظر دارند؛ و تنها عقیده مخالفی که در این مورد نقل شده، از هشام بن حکم است؛ و در تخطئه این عقیده او، احادیثی از امامان راستگو روایت شده و برای نمونه

نیز شیخ مفید می‌نویسد: هشام بن حکم شیعی بود؛ هرچند در باب اسماء الهی و معانی صفات او اعتقاداتی داشت که با عقیده تمامی شیعیان مخالف بود.^{۶۷}

افزون بر این، اگر ردیه هشام بر ارسطو، دلیل بر مردود بودن قاطبه فلاسفه و عرفا از جمله صدرا باشد، ردیه‌ای که همو بر هشام جوالیقی و مؤمن الطاق - هر دو از بزرگوارترین اصحاب امام صادق (ع) - نوشته است^{۶۸} دلیل بر چیست؟ آخر این استدلال‌های سست و بی‌پایه را کدام عقلی می‌پذیرد؟

نیز منتقد متشرّع و استاد علامه فهامه او و شیخ نمازی، ردیه علی بن احمد کوفی بر ارسطو^{۶۹} را دلیل بر مردود بودن همه فیلسوفان و عارفان از جمله صدرا گرفته‌اند - بی‌آنکه داوری‌های بزرگ‌ترین رجال نویسان متقدم شیعه درباره او را ببینند. شیخ نجاشی می‌نویسد: «وی سرانجام به غلات پیوست و مذهبش تباه شد؛

باری لازم بود که
منتقد متشرّع و
ضدّ صدرا و استاد وی و
من تبع آن دو، نخست باورهای
خود را با آراء
شیخ اعظم مفید قدس سره
بسنجند تا ببینند که
اختلافات خودشان با وی،
چندان کمتر از
اختلافات وی با فیلسوفان و
عارفان نیست و
در این حال، بی‌معنی است که
بیابند و فیلسوفان و
عارفان را به جرم
اختلاف عقیده با وی
مطرود بشمارند و
تکفیر کنند.

و کتاب‌های بسیاری تصنیف کرد که بیشتر آنها مبتنی بر فساد است؛ و غلات برای او مقامات بلندی ادعا می‌کنند.» درباره یکی از کتاب‌های او نیز می‌نویسد: «همه آن تخلیط^{۷۰} است.»^{۷۱} شیخ طوسی نیز می‌نویسد: «وی دچار تخلیط شد و گرایش خود را به مذهب مخمسه^{۷۲} ظاهر ساخت و کتاب‌هایی مشتمل بر غلو و تخلیط نوشت.»^{۷۳}

پرسش: شیخ نمازی، در کتاب رجال نجاشی نام ردیه علی بن احمد بر ارسطو را دیده؛ ولی نکوهش‌های نجاشی - مقبول‌ترین رجال‌نویس شیعه - از علی بن احمد را ندیده؛ باور می‌کنید؟

منتقد متشرع و استاد او، نام دو کتاب الرد علی اهل البدع و التوحید و المعرفة تألیف علی بن ابی سهل حاتم، و کتاب اصلاح المنطق تألیف یعقوب بن اسحق را در ردیف کتاب‌هایی که علمای شیعه و اصحاب ائمه در رد فلاسفه و منطقیین نوشته‌اند یاد کرده‌اند تا از این حربه نیز علیه قاطبه فیلسوفان و عارفان و به عنوان سند محکومیت ایشان استفاده کنند.^{۷۴} که حقا با این مایه از معلومات رجالی و کتابشناسی و دینی، گام به میدان مبارزه علمی و فکری نهادن، فقط و فقط به این دو بزرگوار و اتباع ایشان میرازد و بس! آخر چگونه ممکن است که یک طلبه (چه رسد به علامه فهامه) قلم به روی کاغذ بگذارد و نداند که کتاب اصلاح المنطق، در رد دانش منطقی نیست؛ و با آن منطقی که میراث یونانیان و شاخه‌ای از علوم عقلی است، هیچ پیوندی ندارد و کتاب لغت است - چنان‌که در مقدمه نسخه چاپی آن به قلم مصحح (عبدالسلام هارون)، به اشتباه خنده‌آور کسانی که این کتاب را در دانش منطقی پنداشته‌اند اشاره شده است - و مؤلف آن نیز که از اعظام ادیبان و لغویان و نحویان بوده، نفیاً و اثباتاً کاری با آن منطقی که ترازوی خرد و قانونی است که مراعات آن، ذهن را از خطای در فکر باز می‌دارد نداشته؛ و مبرّد که از ادبای بزرگ عرب است درباره اثر پر ارج وی می‌گوید: کتابی مانند آن، در لغت عرب، از روی پل بغداد نگذشته است.^{۷۵}

و بگذریم که اگر ما، خود این کتاب را هم ندیده بودیم و می‌توانستیم فرض کنیم که پیوندی با علم منطقی دارد، تنها نام آن (اصلاح المنطق) دلیل بر این مدعا نبود که در رد فیلسوفان و منطقیان نگارش یافته است! مگر با استدلالی به شیوه «علامه فهامه» و پیروان فضیلت‌مدار او که با نفی منطقی خطاپذیر بشری، منطقی خطاناپذیر را از جهان غیب به عالم شهود نازل فرموده‌اند و هر چه را جز آن است ضلالت و کفر و الحاد و زندقه می‌دانند. آن‌گاه وقتی اطلاعات این استاد علامه فهامه، در حدی است که یکی از معروف‌ترین کتابهای لغت عرب را در رد دانش منطقی می‌پندارد، می‌توان از کسی که در صف نعال شاگردان او جا داشته متوقع بود که ما بین مثنوی و دیوان شمس فرق بگذارد؟^{۷۶}

درباره علی بن ابی سهل حاتم نیز اولاً باید به داوری شیخ نجاشی نامی‌ترین رجال‌نویس متقدم شیعی توجه داشت که می‌نویسد: وی از کسانی روایت می‌کرد که ضعیف بودند (مورد اعتماد نبودند)^{۷۷} ثانیاً چگونه می‌توان از نام دو کتاب او التوحید و المعرفة و الرد علی اهل البدع فهمید که این دو اثر در رد فیلسوفان است؟ منتقد ضد فلسفه و استاد او که دو کتاب مزبور را نخوانده‌اند و از آن دو، چیزی جز نام نمی‌دانند، مگر علم غیب دارند که چنین حکمی درباره آن صادر می‌فرمایند؟

ایضاً شیخ صدوق در مقدمه کتاب اکمال الدین حکایت می‌کند که مردی فیلسوف و منطقی، کلامی درباره قائم(ع) بر زبان آورد که موجب حیرت مردی و دچار شدن وی به شک و تردید گردید^{۷۸}؛ و منتقد متشرع و ضد صدرا و استاد علامه فهامه او نیز که برای سند جمع کردن علیه همه فیلسوفان و عارفان، از هر کاهی کوهی می‌سازند، از سخن شیخ چنان فهمیده‌اند که وی بر آنان (فیلسوفان و عارفان) طعنه زده است.^{۷۹} حالا چگونه از گزارش کسی درباره یک فیلسوف و منطقی، می‌توان نظر منفی او را نسبت به همه فیلسوفان و منطقیان و عارفان استنباط کرد؟ این را از سند تراش‌ها باید پرسید! نیز فرضاً که چنین کاری جایز باشد، آیا این نظر منفی از ناحیه معصوم ابراز شده که جای چون و چرا در آن نباشد؟ یا از ناحیه عالمی که با همه عظمت مقام خود، بارها آراء و نظریات وی از طرف علمای بسیار بزرگی مانند شیخ مفید و سیدمرتضی مورد ایراد و اعتراض قرار گرفته و ردیه‌های متعدد بر وی نوشته‌اند؟ و اگر پاسخ دوم درست است و نه اولی، پس چگونه می‌توان کلامی از وی را به صورت چماقی برای کوبیدن همه فیلسوفان و عارفان درآورد؟ مگر خود منتقد متشرع و استاد علامه

این گونه
 بر خورده‌های انسانی و
 محبت آمیز شریف مرتضی
 با دارندگان
 عقاید گوناگون
 موجب گردید که
 همگان به وی
 حرمت نهند و او را
 ستایش کنند؛
 و هر فرقه‌ای او را
 از خود پندارد و
 حتی برخی به نادرست
 مدعی شوند که وی
 از بزرگان معتزله
 بوده است.

فَهَامَةُ او، آنچه را صدوق با لحنی بسیار تند و خشن، در تخطئه شهادت به ولایت در اذان و در باب سهوالتی و شمار روزهای ماه رمضان به قلم آورده،^{۸۰} تقبیح و تخطئه نمی‌کنند؟ پس چرا از ما می‌خواهند که آنچه را ایشان با هزار زور از کلام صدوق استنباط فرموده‌اند، معیار محکومیت همه فیلسوفان و عارفان بشناسیم؟

فضل بن شاذان (م: ۲۶۰ هـ - ق) از روایان امام جواد(ع) را کتابی است موسوم به الرّد علی الفلاسفة که بر جای نمانده و از محتویات آن چیزی نمی‌دانیم تا بتوان درباره آنها داوری کرد؛ ولی منتقد متّشّرع و استاد علامه فَهَامَةُ او و شیخ نمازی، همین نام را برای تبلیغ علیه فیلسوفان و عارفان کافی دانسته^{۸۱}؛ و به این نکته بدیهی نیاندیشیده‌اند که اگر هم سخنان ابن شاذان در ردّ فیلسوفان متّقدم بر او و معاصر با او که آنان را می‌شناخته درست باشد، این حکم در مورد فیلسوفانی که پس از وی آمده‌اند و او شناختی از اندیشه‌های آنان نداشته، درست نیست. مگر معتقد باشیم که وی قادر بر تصدیق بلا تصور بوده؛ یا علم غیب داشته؛ و از آراء فلسفی ابن سینا و سهروردی و خواجه طوسی و صدرا نیز که قرن‌ها پس از وی به جهان آمده‌اند، آگاه بوده است!

علاوه بر آنکه هرکس اندک آشنایی با آراء ابن شاذان داشته باشد، می‌داند که پاره‌ای از آنها مورد قبول علمای شیعه نیست، به عنوان مثال، اینکه وی بر خلاف احادیث شیعه در نکوهش عمل به قیاس، و علیرغم اکثر فقیهان شیعی که قیاس را تقبیح می‌کنند، او قیاس را حجت می‌شمرد و به همین دلیل از سوی بزرگانی مانند شیخ صدوق ابن بابویه مورد اعتراض قرار گرفت^{۸۲}.

با این مقدمات، چگونه می‌توان ابن شاذان را در جایگاهی پنداشت که حتی نام کتابی از او برای محکوم کردن قاطبه فیلسوفان و عارفان بسنده باشد؟ و بگذریم از این که علامه فَهَامَةُ مکتب‌پرداز، در یک جا، چنین استفاده بدیعی از نام یک کتاب ابن شاذان می‌نماید؛ و در موارد دیگر، داوری صریح او درباره محمدبن سنان را زیر پا می‌گذارد. چرا که به تصریح شیخ نجاشی - برترین رجال شناسان شیعی - ابن شاذان بالصرّاحه می‌گفته است: «برای شما جایز نمی‌دانم که احادیث محمدبن سنان را روایت کنید.»^{۸۳} آن‌گاه در کتاب «علامه فَهَامَةُ» بارها روایات محمدبن سنان نقل و حتّی به آنها استناد شده است.^{۸۴}

ایضاً منتقد صدرا و استاد علامه فَهَامَةُ او نام دو اثر از شیخ مفید (به قول خودشان شیخ اعظم قدّس سرّه) را حربه‌ای برای کوبیدن به فرق فیلسوفان و عارفان پنداشته‌اند: ۱- جوابات الفیلسوف فی الاتحاد ۲- الرّد علی اصحاب الحلاج^{۸۵} در حالی که:

اولاً ما از این ردّیه جز دو اسم چیزی نمی‌دانیم و از محتویات آنها بی‌خبریم و لذا در باب صحت و بطلان مطالب آنها نمی‌توانیم سخنی بگوییم.

ثانیاً بر فرض که در این ردّیه‌ها حق با شیخ مفید باشد، ولی مگر هرکس که مورد ردّ و ایراد واقع شد، باید بالکل مردود و مطرود باشد؟ مگر همین شیخ مفید، دو ردّیه بر ابن جنید و یک ردّیه بر محمدبن احمد قمی و دو ردّیه بر شیخ صدوق نوشت؟^{۸۶} آیا این ردّیه‌ها را هیچ عاقلی دلیل بر مردود و مطرود بودن این سه عالم بزرگ شیعی گرفته است؟

ثالثاً گیریم که دو ردّیه شیخ مفید، مردودیت اصحاب حلاج و فیلسوف معتقد به اتحاد را از همه جهات ثابت گرداند، ولی مردودیت فیلسوفانی که معتقد به اتحاد نیستند، و مردودیت عارفانی که راهی جدا از اصحاب حلاج داشته‌اند را چگونه می‌توان از آن نتیجه گرفت؟ آیا اگر ردّیه شیخ مفید بر صدوق و ابن جنید، مدرک معتبری برای محکومیت این دو فقیه بزرگ باشد، محکومیت و مردودیت فقیهان دیگر - از جمله محقق حلی و علامه حلی - را هم می‌توان از آن استنباط کرد؟ آخر این چه استدلالی است؟

رابعاً منتقد متّشّرع و صدّ صدرا و استاد علامه فَهَامَةُ او - که از شیخ مفید با عنوان شیخ اعظم قدّس سرّه یاد می‌کنند و فیلسوفان و عارفان را به اتهام مخالفت وی با ایشان مطرود می‌شمارند - چرا به آن همه اختلافات شدیدی که میان آراء شیخ با معتقدات خودشان است توجه ندارند؟ و چرا اهتمام نمی‌نمایند که اعتقادات خود را با نظریات وی هماهنگ و منطبق سازند؟ مگر نمی‌دانند که روایات وارده در باب خلقت ارواح پیش از اجسام، به تصریح شیخ مفید از اخبار احاد است که به صحت آنها اطمینانی نیست و بر فرض که آنها را بپذیریم، به معنی آن است که خدای تعالی، پیش از آفریدن اجسام، در علم خود ارواح را تقدیر فرمود؛ و

خلق ارواح پیش از اجسام، عبارت از خلق تقدیری در علم الهی است، نه خلق ذوات آنها؛ و خلق ارواح در عالم خارج، پس از خلق اجسام و خلق صورت‌های تدبیرکننده ارواح انجام گرفته است؛ و اگر جز این بود، بایستی ارواح قائم به خود باشند و برای عمل، نیازمند به ابزارهای مادی نباشند و بایستی ما - همان گونه که از احوال خود پس از خلق اجسام باخبریم - از احوال خود پیش از خلق بدن‌ها نیز با خبر باشیم. در حالی که چنین نیست. پس خلق ارواح پیش از اجسام محال، و بطلان این مطلب بر کسی پوشیده نیست.^{۸۷}

ایضا مگر منتقد ضدّ صدرا و استاد علامه فهامه او نمیدانند اخباری که حاکی است «ذریه آدم در عالم ذرّ مورد خطاب و سؤال قرار گرفتند و به سخن آمدند و از آنان پیمان گرفته شد و ...» به تصریح شیخ مفید از اخبار تناسخیه است که در ضمن آنها حق و باطل را به هم آمیخته‌اند.^{۸۸}

مگر نمیدانند که به عقیده شیخ، مقصود از اشباح پنج تن که پیش از خلقت ابدان دنیوی ایشان در عرش بوده، فقط شیخ‌ها و تصویرهائی مشابه با صورت بشری آن بزرگواران و فاقد نطق و روح بوده و ایشان در آن مرحله، موجوداتی حی و ناطق و اجابت کننده و پاسخ دهنده نبوده‌اند؟^{۸۹}

آن‌گاه این سخنان چه ارتباطی با آنچه منتقد متشّرع و ضدّ صدرا و استاد علامه فهامه او به آن معتقدند دارد؟ مگر ایشان این روایت را از امام باقر(ع) نمی‌دانند که: «نخستین موجودی که خدا آفرینش را با آفریدن آن آغاز کرد، محمد(ص) بود و ما اهل بیت را با او از نور عظمت خود آفرید؛ و ما را ظلّ‌ها و سایه‌هایی سبز در برابر خود برپای داشت - در آنجا که نه آسمانی بود و نه زمینی و نه مکانی و نه شبی و نه روزی و نه خورشیدی و نه ماهی. نور ما از نور پروردگارمان مشتق می‌شود - همچون پرتو خورشید از خورشید. خدای تعالی را تسبیح و تقدیس و ستایش می‌کردیم و به گونه‌ای که سزاوار اوست عبادت می‌کردیم. سپس اراده خدای تعالی بر آن تعلق گرفت که مکان را خلق کند. پس آن را خلق کرد.»^{۹۰}

نیز مگر این روایت را از رسول(ص) نمیدانند: «اولین موجودی که خدای عزوجل خلق کرد، ارواح ما بود. توحید و ستایش خود را بر زبان ما آورد. سپس فرشتگان را آفرید و آنان چون ارواح ما را نوری یگانه دیدند، امر ما را بزرگ شمردند؛ و ما تسبیح کردیم تا ملائکه بیاموزند که ما آفریدگانی مخلوق هستیم و خدا از صفات ما منزّه است. پس فرشتگان با تسبیح ما تسبیح گفتند و خدا را از صفات ما منزّه شمردند. پس چون عظمت شأن ما را مشاهده کردند و تهلل کردیم ...»^{۹۱}

باری لازم بود که منتقد متشّرع و ضدّ صدرا و استاد وی و من تبع آن دو، نخست باورهای خود را با آراء شیخ اعظم مفید قدس سرّه بسنجند تا ببینند که اختلافات خودشان با وی، چندان کمتر از اختلافات وی با فیلسوفان و عارفان نیست و در این حال، بی‌معنی است که بیایند و

فیلسوفان و عارفان را به جرم اختلاف عقیده با وی مطرود بشمارند و تکفیر کنند؛ و پیش از آنکه معلمان و متعلمان فلسفه - از جمله صدرا و اخلاف فکری او - را متهم دارند، که اعتقادات دینی خود را از مدارک قرآن و فرمایشات اهل بیت نبوت محکم نکرده‌اند و از حقیقت قرآن و اهل بیت نبوت دور افتاده‌اند و قواعد فلسفی ذهن آنها را کور کرده، خوب بود نخست با آراء بزرگ‌ترین علمای دین آشنا می‌شدند؛ و آنچه را به عنوان استدلال بر صحت اعتقادات خود و بطلان مکتب‌های دیگر عرضه کرده‌اند، مورد بازبینی قرار می‌دادند؛ تا بدانند که دلایشان به جای آنکه اهدافشان را برآورده کند، حاکی از ناآشنایی با بدیهی‌ترین اصولی است که هیچ عاقلی را در آن تردیدی نیست.



شیخ مفید

به جای میرزا مهدی اصفهانی، سید مرتضی را پیشرو خود بگیرید توضیحاتی درباره شیوه تفکر و آراء وی

در برابر شیوه «علامه فهامه» که مبتنی بر استنباطهای فردی و شخصی از اخبار - بدون تمیز صحیح و سقیم آنها - و تخطئه و تکفیر کسانی است که استنباطهای مزبور را به عنوان اصول ضروری دین و مذهب پذیرند، توصیه من آن است که برای شناخت اعتقادات و احکام اسلامی، و نیز برای سرمشق گرفتن در برخورد با مخالفان فکری و مذهبی، شیوه سید بزرگوار شریف مرتضی علم الهدی - اعلی الله مقامه - مورد عنایت و توجه باشد. یعنی همان شخصیتی که بر وفق خواسته «علامه فهامه» و تابعان وی، به هیچ وجه تحت تأثیر آراء فیلسوفان و عارفان قرار نگرفته و علاوه بر آنچه قبلاً درباره او نوشتیم، مجموع امتیازات وی را در هیچ عالم بزرگ شیعی بلکه مسلمان نمی توان یافت:

الف - قرب زمانی و نسبی او به معصوم

ب - اخلاق ملکوتی و کراماتی که از وی نقل کرده اند.

ج - جامعیت علمی او و استادی کم نظیرش در دانش های مختلف: فقه، اصول، کلام، ادب، تفسیر و ...

د - تربیت شاگردانی مانند شیخ طوسی که همانندان ایشان را در عظمت مقام علمی، خیلی کم می توان سراغ کرد.

ه - تصنیفات گرانقدر وی در رشته های مختلف.

و - نقش تعیین کننده او در دفاع از تشیع و ترویج این مکتب.^{۹۲}

باری شخصیتی چنین عظیم الشان و جلیل القدر - که به گفته علامه بحر العلوم «سرور دانشمندان، و پس از امامان پاک، از همه کس برتر بود؛ و دانش هایی را فراهم آورد که هیچ کس به آن دست نیافت» - در بحث های تفسیری، کلامی و فقهی خویش بیشتر از دلیل های عقلی استفاده می کند؛ و به اخبار و احادیث بسیار کم استناد می نماید؛ و منطقی او این است که این اخبار متواتر و مفید علم و یقین نیستند و دلالت آنها ظنی است و حجیت ندارند؛ و نه در اعتقادات و مباحث نظری می توان از آنها الهام گرفت و به آنها تمسک جست، نه در استنباط احکام و شناخت تکالیف عملی. وی در اثبات این جستارها رساله های موسوم به ابطال العمل بأخبار الاحاد نوشت؛ و نخستین کسی بود که بخش عظیمی از آنچه را عنوان حدیث یافته بود، رد کرد. شیوه او در این مورد، نقش مهمی در غربال کردن و پالایش احادیث منسوب به اهل بیت (ع) داشت. او بر آن است که در اعتقادات باید متکی بر دلیل بود؛ و اگر اخبار و احادیث، در ظاهر برخلاف دلیل های مزبور باشد، باید آن را با دلیل های مزبور هماهنگ کرد. اگر مطلق باشد، باید آن را مشروط کنیم؛ و اگر عام باشد، باید آن را خاص گردانیم ... و اگر بنا نهادن اخبار بر پایه دلیل های عقلی و تأویل آنها، دشوار باشد، هیچ راهی نیست جز کنار نهادن اخبار و اعتماد نکردن به آنها. وی یادآور می شود که هر کار حرامی علتی و هر چه ناروا شمرده شده سببی دارد. وی اخبار وارده از طریق اهل غلو در علت مجرمات را به دیوار می زند و می گوید: اعتقاد به اینکه ماهی بی فلس به زبان آمده و گفته است که به جرم انکار ولایت امیر مؤمنان (ع) مسخ شده، خنده آور است و از کسی که به آن و نظایر آن باور دارد باید تعجب کرد.^{۹۳}

شیوه شریف مرتضی هر چند به وسیله شاگردان و اخلاف فکری او - قاضی ابن البراج، ابن زهره، طبرسی، ابن ادریس و... - تأیید شد^{۹۴}، ولی به گونه ای شایسته مورد توجه قرار نگرفت و کم کم متروک شد؛ و در نتیجه مذهبی که بزرگترین پیشوای آن - شریف مرتضی - خبر واحد را حتی اگر صحیح می بود، در استنباط فروع دین و احکام نیز حجت نمی دانست و در همه جا بیش از هر چیز به اصول عقلی متکی بود، به روزی افتاد که پیشوایان آن، حتی برای شناخت اصول دین و عقاید خود نیز دست به دامن خبر واحد - آن هم از نوع ضعیف آن - شدند؛ و گاهی خواب و رؤیا و دلایلی از این قبیل نیز مستمسک بزرگترین ادعاها قرار گرفت؛ و روایاتی که شریف مرتضی خنده آور می دانست، به عنوان نصوصی سخت معتبر، از یک متن به متن دیگر راه یافت؛ و رد آن رد سنت رسول (ص) و انکار آن، انکار ولایت اهل بیت تلقی شد.

شریف مرتضی در مقام تعلیم و تبلیغ خلق نیز سخن و نظر خود را فصل الخطاب حقیقت نمی دانست؛ و

عجب تر آنکه

منتقد متشرع و

ضد صدر او استاد او

و دیگر شاگرد جلیل القدر

آن استاد - شیخ نمازی -

از ردیه نویسی

کسانی به عنوان

حربه علیه فیلسوفان و

عارفان استفاده کرده اند

که خود آنان را

علمای بزرگ شیعه

مورد انتقاد و

بعضاً نکوهش

قرار داده اند.

همه را به پیروی از عقل - عقلی مجرد از همه گرایش‌های فرقه‌ای - دعوت می‌کرد. در پایان کتابی که در دفاع از نظریه شیعه، در باب امامت نوشت، در پاسخ به مخالفان خود می‌نویسد: «ما در این کتاب، به اندازه‌ای که فهم و توانایی مان راه می‌داد، از هیچ کوششی برای شناخت حقیقت، کوتاهی نکردیم؛ و کسانی را هم که در آن می‌نگرند و می‌اندیشند قسم می‌دهیم که در مورد هیچ یک از مطالب آن، از ما تقلید نکنند؛ و چیزی از آنچه را در آن آوردیم نپذیرند مگر آنچه را خرد ایشان با حجت‌ها درست می‌شمارد و دلیل‌های استوار بر آن اقامه شده باشد.»^{۹۵}

همین خردگرایی است که موجب می‌شود شریف مرتضی، و پیش از او استاد بزرگوارش شیخ مفید، در تعیین محدوده علم پیامبر(ص) و امام(ع) و نیز در توضیح علت سفر امام حسین(ع) به کربلا سخنانی بگویند که گرچه برخی از اخلاف فکری ایشان همچون شیخ طوسی و شیخ طبرسی و ابن شهر آشوب نیز آن را پذیرفتند، اما با آنچه در اعصار نزدیک به ما مقبول واقع شد، تفاوت بسیار دارد. به طوری که حتی بازگو کردن آن مجاز نیست!^{۹۶}

شیوه‌های شریف مرتضی در برخورد با مسلمانان غیرشیعی و نامسلمانان

نکته دیگر، دل بستگی شریف مرتضی به علم و طالبان علم، فارغ از همه گرایش‌های مذهبی و دینی بود. مثلاً می‌بینیم که در فراگرفتن دانش از استادان غیرشیعی کمترین تردیدی به خود راه نمی‌دهد؛ و از همه دانش‌پژوهان و دانشوران - چه شیعی چه غیرشیعی و حتی غیرمسلمان - حمایت مادی و معنوی می‌کند. برای نمونه مواردی را ذکر می‌کنیم:

یکبار خشکسالی بود و مردم برای تأمین معیشت خود در زحمت بودند؛ یک یهودی به فکر افتاد با استفاده از شهریه‌ای که سید به طالبان علم می‌داد، مشکل معاش خود را حل کند. پس نزد وی آمد و اجازه خواست که در محضر او علم نجوم بیاموزد. سید قبول کرد و ضمناً دستور داد که روزانه وجهی به وی بدهند؛ پس از مدتی که یهودی از سید درس گرفت و معیشت او نیز با وجهی که می‌دادند تأمین می‌شد، حسن سلوک استاد او را مجذوب کرد و اسلام آورد.

ابوالحسن فالی از ادیبان و دانشوران مورد اعتماد اهل سنت، یک نسخه کتاب بسیار قیمتی را به ۴۰ دینار طلا به شریف مرتضی فروخت. اما وقتی شریف دریافت که او از سر استیصال اقدام به فروش کتاب کرده و مایل نبوده آن را از دست بدهد، نسخه را با بهای آن به او بخشید.^{۹۷}

از این جالب‌تر شیوه مرتضی در برخورد با ابواسحاق صابی از فرقه صابئین است. نام این فرقه در جهان اسلام به پیروان بسیاری از ادیان و مکتب‌ها اطلاق شده و یکی از آن میان - که ابواسحاق وابسته به آن بود - در حقیقت نه یک دین، بلکه یک مکتب فلسفی بود. این فرقه در عین اینکه اعتقاد به خدا داشتند، اصل «نبوت» را نفی می‌کردند و احکام و تکالیف را از امور عقلی می‌شمردند و تعبد به دستور پیامبران را روا نمی‌دانستند. ابواسحاق در این مرام بسیار ثابت قدم بود؛ چندان که مسلمانان بارها به اصرار و حیل و تمنا و نوید از وی خواستند مسلمان شود و نپذیرفت.

ابواسحاق مردی فاضل، نویسنده، ادیب و شاعر بود و کتابی در مثلثات و رسائلی چند در پاسخ به پرسش‌های دانشمندان نجوم نوشته بود. وی به گفته صاحب بن عباد، سومین منشی و نویسنده روزگار خویش بود؛ و مدتی در دربار خلیفه عباسی و مدتی در دربار آل بویه به سمت مستوفی‌گری و ریاست کاتبان دیوان رسائل بغداد و مشاغل مهم دیگر گماشته شده بود. او به خاطر فضل و ادبی که داشت، نزد شریف مرتضی و نیز برادر وی شریف رضی بسیار محترم بود. به مجلس شریف مرتضی که پیروان قاطبه مذاهب اسلامی و حتی ادیان دیگر در آن حضور می‌یافتند، می‌آمد؛ و شریف مرتضی به آثار فرهنگی و ادبی او بسیار ارج می‌نهاد؛ و به عنوان یک دوست صمیمی، او را ستایش می‌کرد. پس از درگذشت صابی در ۹۱ سالگی، شریف مرتضی همچنان در گرامیداشت خاطر او اهتمام داشت؛ و قدرشناسی خود را نسبت به مراتب فضل و دانش و انسانیت او آشکار می‌نمود. چنانکه قصیده‌ای غزاً در بیش از ۵۰ بیت در رثای وی سرود که نماینده پیوند

عاطفی و برادرانه میان این فرزند گرامی پیامبر(ص) و جگر گوشه علی و زهرا(ع) و بزرگترین پیشوای شیعه پس از چهارده معصوم با آن دانشمند غیرمسلمان است؛ و نشانه‌ای بس بارز است بر بی‌اعتنائی شریف مرتضی به تعصبات دینی و مذهبی که آدمیان را به نام دلبستگی به مقدسات، به دشمنی با یکدیگر و کارهای جاهلانه وا می‌دارد.^{۹۸}

در اینجا ترجمه پاره‌ای از ابیات قصیده مزبور را می‌آوریم:

«ای ابواسحاق! ... با رفتن تو خاری بر دلم نشست که خس و خارِ فرو رفته در چشم را از یاد بردم. آن گاه که تو را در پنجه اجل دیدم، آسمان‌ها در نظرم تیره و تار شد... اگر شدنی بود که تو را با دادن فدیة، از چنگال مرگ برهانند، مردمان دل‌ها و چشم‌های خود را فدیة تو می‌گردانیدند. اگر تو در نسب از دودمان من نیستی، اما در ادب و اخلاق با من از یک تباری. دوستی که مردان را با یکدیگر پیوند دهد، بهتر از وابستگی‌های خاندانی است...»^{۹۹}

علاوه بر اینها شریف مرتضی هرگاه به نزدیک قبر ابواسحاق می‌رسید، به منظور احترام به مقام علمی او از اسب پیاده می‌شد؛ و تا از آنجا دور نمی‌شد، بر اسب نمی‌نشست.

البته شیوه سیدمرتضی در برخورد با صابی، بر متعصبان گران آمد؛ چنانکه سید نعمت‌الله جزائری در این باره می‌نویسد: «بدیهی است که اینگونه احترام نهادن به صابی، از چنان بزرگواری شایسته نبود. زیرا می‌توان عمل او را نسبت به صابی مصداق این آیه دانست که فرموده: یوادون من حادالله...». عده دیگری هم که در خود جرأت اعتراض به سید را نمی‌دیدند، آنچه را می‌خواستند بگویند، به ناروا در دهان برادر سیدمرتضی - یعنی سیدرضی - نهاده و مدعی شدند که وقتی سید مرتضی آن قصیده را در رثای صابی سرود، سید رضی به وی پرخاش کرد. در حالی که برخوردهای رضی با صابی، حتی از سیدمرتضی محترمانه‌تر بود و آنچه وی در ستایش و رثای صابی سرود، چند برابر سروده‌های سیدمرتضی است. جالب‌تر آنکه عده‌ای همین اعتراض را در دهان سیدمرتضی نهاده و گفته‌اند که سیدمرتضی، سید رضی را از اینکه از صابی تجلیل کرد، سرزنش نمود! می‌بینید که برخی از متعصبان جاهل، برای نظریه خشونت‌آمیز خود در نفی هر آنچه غیر خودشان می‌بینند، چگونه به دو شخصیتی که هر دو تالی تلو مقام عصمت‌اند، افترا می‌بندند؛ و از زبان هر یکی به آن دیگری اعتراض و پرخاش می‌کنند که چرا مثل ما شمشیر بر نمی‌داری و غیر خودی‌ها را از دم تیغ نمی‌گذرانی؟ و به هر حال پاسخ هر یک از این دو بزرگوار به معترضان این بود که من مقام علمی صابی را ارج نهاده‌ام و کاری به دین او ندارم.

سیدمرتضی در رثای ابن‌بواب - کاتب سنی - ابوبکر عنبری - ادیب و شاعر سنی - ابن‌شجاع صوفی - از راویان سنی - و شماری دیگر از پیروان آن فرقه همچون ابوالفتح نیشابوری نیز قصایدی سرود و اندوه خویش را از مرگ آنان در ابیات فراوان و دلنشین آشکار ساخت.^{۱۰۱}

روابط سیدمرتضی با ابوالعلائی معری فیلسوف و شاعری که به گفته بسیاری از محققان مردی بی‌دین بود و در آثار خود بسیاری از اصول و فروع دین را با استهزاء یاد کرده، بسیار محترمانه بود؛ چندان که ابوالعلا در بغداد به مجلس سید می‌رفت. برخی که اینگونه روابط نزدیک میان سید با یک متهم به زندقه را نمی‌پسندیده‌اند، قصه‌هایی حاکی از برخوردهای خشونت‌بار میان این دو جعل کرده و از جمله مدعی شده‌اند که «یک بار سید با ابوالعلا بگو و مگو کرد، آن هم نه بر سر مسائل عقیدتی، بلکه به دلیل مخالفت با ابوالعلا بر سر ارزش ادبی آثار متنبی! و ابوالعلا، سید را نکوهید و سید او را از مجلس خود اخراج کرد.» یکی از دلایل دروغ بودن این قصه آن است که سالها پس از تاریخی که گویند آن برخورد میان ابوالعلا و مرتضی روی داد، ابوالعلا قصیده‌ای مفصل در مرثیه پدر مرتضی نظم کرد و در آن، مرتضی و برادر وی رضی را بسیار ستود. همچنین وقتی معری حکم اسلام در مورد قطع دست دزد را رد کرد، سیدمرتضی بی‌آنکه نام وی را ببرد، تنها به بیان مؤدبانه عقیده خود بسنده کرد و به نکوهش وی پرداخت.^{۱۰۲}

این‌گونه برخوردهای انسانی و محبت‌آمیز شریف مرتضی با دارندگان عقاید گوناگون موجب گردید که همگان به وی حرمت نهند و او را ستایش کنند؛ و هر فرقه‌ای او را از خود پندارد و حتی برخی به نادرست

به اعتقاد این حکیم،

در بین موانع

شناخت حقیقت و

کسب معرفت،

تقلید و تعصب

مهم‌ترین و

سهمناک‌ترین نقش را

دارد.

مدعی شوند که وی از بزرگان معتزله بوده است. خواجه طوسی، فیلسوف و ریاضی‌دان بزرگ همواره از او با دعای «صلوات الله علیه» یاد می‌کرد؛ و علمای سنی مانند ابن خلکان، ثعالبی، ابن بسام، ابن حجر او را می‌ستودند؛ و ابوبکر قهستانی که از اهل سنت بود و وزارت سلطان وقت را داشت، او را «علی‌العلی و سرور سروران...» می‌خواند و جهان را پس از درگذشت او تهی از نیکی می‌دید. معری هم که به عالم و آدم بدبین بود، اشعاری در ستایش وی سرود و از پاکدامنی و سروری و نیکوکاری‌های او تجلیل کرد و او را مردی پیراسته از هر کاستی خواند.^{۱۰۳}

* * *

باری به جای میرزا مهدی اصفهانی و همانندان او که مکتبشان مبتنی بر مثنوی گزارش‌های بی‌پایه و توهمات شگفت‌آور است، و هرکس که فرآورده‌های آن توهمات، و استنباط‌های واهی ایشان از آن گزارش‌ها را نپذیرد، او را کافر، بی‌دین، ملحد، دزد راه ایمان و... قلمداد می‌کنند، آری به جای اینان، از سید بزرگوار شریف مرتضی‌تعلیم بگیریم که در برترین مراتب علمی و قداست روحانی و معنوی و نَسَبی، چنان شیوه تفکر و چنان آرای‌داری دارد و چنین برخورد‌هایی با مسلمانان بیرون از حریم ولایت اهل‌بیت و با نامسلمانان منکر اسلام...

در شماره‌های آینده، به یاری خدا، به تجزیه و تحلیل آنچه منتقدان متجدد صدرا گفته و نوشته‌اند، می‌پردازیم.

منابع

- ابواب الهدی، میرزا مهدی اصفهانی، مشهد، ۱۳۶۳ ش. به خط سید محمد باقر طباطبایی یزدی.
- الاخبار الدخیلة، محمد تقی شوشتری، ج ۱، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۹۰ هـ. ق.
- اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، تصحیح حسن مصطفوی، مشهد، ۱۳۴۸ ش.
- اسرارالحکم، حاج ملا هادی سبزواری، مقدمه و حواشی ابوالحسن شعرایی، تهران، اسلامیه، ۱۳۶۲ ش.
- الاسفار (یا الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة)، صدرای شیرازی، با حواشی شش تن از حکمت شناسان، ج ۱، قم، ۱۴۰۴ هـ. ق.
- اصلاح المنطق، ابن سکیت، چاپ دارالمعارف بمصر، ۱۳۷۵ هـ. ق.
- الاعلام، خیرالدین الزرکلی، ج ۱، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۹ م.
- اعیان الشیعة، محسن امین، ۱۱ ج، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ هـ. ق.
- اقرب الموارد، سعید خوری شرتونی، چاپ حدود سال ۱۲۹۰ هـ. ق.
- اکمال‌الدین، شیخ صدوق، با ترجمه فارسی از محمدباقر کمره‌ای، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۶ هـ. ق.
- اوائل المقالات، شیخ مفید، انتشارات دانشگاه مک‌گیل، ۱۳۸۲ ش.
- ایقاقات النائمین، صدرای شیرازی، با تصحیح و مقدمه محسن مؤیدی، تهران، ۱۳۶۱ ش.
- بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۵ و ۲۵، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۶ و ۱۳۸۸ هـ. ق، ج ۴۲، ۱۳۶۳ ش.
- البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج ۱۱، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۷ هـ. ق.
- تبصرة العوام، سید مرتضی رازی؟، به تصحیح عباس اقبال، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۴ ش.
- تفسیر دعای سحر، با مقدمه و ترجمه سید احمد فهری، تهران، ۱۳۵۹ ش.
- تفسیر القرآن، صدرای شیرازی، تصحیح محمد خواجوی، ج ۵، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۶۱ ش.
- تلخیص الشافی، شیخ طوسی، قم، منشورات العزیزی، ج ۴، ۱۳۹۴ هـ. ق.
- حافظ شکن، ابوالفضل برقی، نسخه ماشین شده.
- حدود العالم، صدرای شیرازی، ترجمه و تصحیح محمد خواجوی، تهران، مولى، ۱۳۶۶ ش.
- دیوان الشریف‌المرتضی، تصحیح رشیدالصفار، ج ۲، مصر، عیسی البابی‌الحلبی، ۱۹۵۸ م.

- الذخيرة في علم الكلام، شريف مرتضى، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، ۱۴۱۱ هـ. ق.
- الذريعة الى تصانيف الشيعة، آقا بزرگ تهراني، تصحيح على نقى منزوى، ج ۲، نجف، ۱۳۵۶ هـ. ق، ج ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۲۴، ۲۵، تهران، ۱۳۷۵ تا ۱۳۹۸ هـ. ق.
- الرجال، ابوالعباس احمد نجاشي، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ۱۴۰۷ هـ. ق.
- رساله در علم درايه، ابوالحسن شعرايي، تهران، ۱۳۸۴ ش. (در ضمن زندگي نامه و خدمات علمي و فرهنگي مرحوم شعرايي)
- روضات الجنات محمد باقر خوانساري، ج ۸، قم، اسماعيليان، ۹۲-۱۳۹۰ هـ. ق.
- سفينة البحار، شيخ عباس محدث قمي، چاپ عكسي از روى نسخه چاپ سنگي، بيروت، دارالمرتضى، بيتا.
- رساله سه اصل، صدرای شیرازی، تصحيح سيد حسين نصر، تهران، ۱۳۴۰ ش.
- الشافى، شريف مرتضى، ج ۴، تهران، مؤسسة الصادق، ۱۴۱۰ هـ. ق.
- شرح اصول كافي، صدرای شیرازی، تصحيح محمد خواجهي، ج ۱، تهران، ۱۳۶۶ ش.
- شرح تجريد الاعتقاد علامه حلي، ترجمه و شرح فارسي ابوالحسن شعرايي، تهران، اسلاميه، ۱۳۹۸ هـ. ق.
- شرح منظومه حكمت (في الاهيات بالمعنى الاخص)، حاج ملا هادي سبزواري، به اهتمام مهدي محقق، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸ ش.
- شرح الهداية الاثرية، صدرالدين شیرازی، چاپ عكسي از روى نسخه چاپ ۱۳۱۳ هـ. ق. در تهران.
- طبقات اعلام الشيعة، آقا بزرگ تهراني، قرن ۴، تصحيح على نقى منزوى، بيروت، دارالكتاب العربي، ۱۳۹۰ هـ. ق.
- العرشية، صدرای شیرازی، تصحيح متن و ترجمه غلامحسين آهني، تهران، مولی، ۱۳۶۱ ش.
- عقل و دين، ابوالفضل برقي، تهران، عطايی.
- الفتوحات المكية، محيي الدين بن عربي، تحقيق و تقديم عثمان يحيى، ج ۴، القاهرة، ۱۳۹۵ هـ. ق.
- الفردوس الاعلى، محمدحسين كاشف الغطاء، قم، مكتبة فيروزآبادی، ۱۴۰۲ هـ.
- الفهرست شيخ طوسي، با تصحيح و تعليقات محمدصادق آل بحرالعلوم، نجف، ۱۳۸۰ هـ. ق.
- قصص العلماء، ميرزا محمد تنكابني، تهران، علميه اسلاميه، بی تا.
- كافي، اصول، محمد بن يعقوب كليني، بيروت، دارصعب، دارالتعارف، ج ۱، ۱۴۰۱ هـ. ق.
- كاوش های عقل نظري، مهدي حائري يزدي، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷ ش.
- كسر الاصنام الجاهلية، صدرای شیرازی، تهران، ۱۳۴۰ ش.
- كفاية الاصول، محمد كاظم خراساني، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، ۱۴۱۷ هـ. ق.
- لؤلؤة البحرين، شيخ يوسف بحراني، قم، مؤسسه آل البيت، بی تا.
- المبدأ و المعاد، صدرای شیرازی، مقدمه و تصحيح جلال الدين أشتياني، تهران، ۱۳۵۴ ش.
- متافيزيك، مهدي حائري يزدي، تهران، ۱۳۶۰ ش.
- متشابه القرآن و مختلفه، ابن شهر آشوب، قم، انتشارات بيدار، ۱۴۱۰ هـ. ق.
- مجمع البيان، ابوعلی طبرسي، بيروت، دارمكتبة الحياة، بی تا.
- مرآة العقول، محمدباقر مجلسي، ج ۱، ۲، ۴، ۵، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۶۳ ش.
- مستدرک سفينة البحار، شيخ على نمازی شاهرودي، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، ۱۴۱۹ هـ. ق.
- مستدرک الوسائل، حاج ميرزا حسين نوري، تهران، اسلاميه، ۱۳۸۲ ش، چاپ عكسي از روى نسخه چاپ سنگي ۲۱ - ۱۳۱۸ هـ. ق، ج ۳.
- مفاخر اسلام، على دواني، ج ۳، تهران، اميركبير، ۱۳۶۳ ش.
- من لا يحضره الفقيه، صدوق ابن بابويه، ج ۴، بيروت، دارصعب و دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۱ هـ. ق.
- نقيه البشر، شيخ آقا بزرگ تهراني، مشهد، دارالمرتضى، ۱۴۰۴ هـ. ق، ج ۱.

پی‌نوشت‌ها:

۱. مبدأ و معاد، ص ۳۶۹.
۲. رساله سه اصل، ص ۹۹.
۳. کسر الاصنام الجاهلیه، صص ۶۱-۶۲.
۴. ایفاظ النائمین، ص ۵۹؛ اسفار، ج ۱، ص ۱۱.
۵. عرشیه، ص ۲۸۶.
۶. تفسیر قرآن، ج ۵، ص ۱۳.
۷. شرح اصول کافی، ج ۱، صص ۵۷۲ - ۵۷۱.
۸. همان، صص ۳۲۷ - ۳۲۸.
۹. اسفار، ج ۵، ص ۲۹۶؛ ج ۳، ص ۱۰۸؛ ج ۶ صص ۴۶، ۷۹؛ رساله حدوت العالم، ص ۲۰۷؛ شرح الهدایه، صص ۲۶۵، ۲۷۸.
۱۰. اسفار، ج ۶ ص ۶؛ ج ۵، ص ۱۷۳؛ ج ۴، ص ۲۷۵؛ عرشیه، ص ۲۷۶.
۱۱. اسفار، ج ۱، صص ۴۹ - ۴۸.
۱۲. تفسیر قرآن، ج ۳، ص ۳۷۶.
۱۳. اسفار، ج ۶ ص ۴۶.
۱۴. همان، ص ۶.
۱۵. کاوش‌های عقل نظری، صص ۱۵۰ - ۱۴۱.
۱۶. شرح منظومه حکمت، فی الالهیات بمعنی الاخص، ص ۱۱۳.
۱۷. اسرار الحکم، مقدمه، صص ۱۲۷ - ۱۲۶.
۱۸. شرح تجرید، صص ۲۵۴ - ۲۴۴.
۱۹. همان، ص ۱۳۰.
۲۰. همان، ص ۲۵۴.
۲۱. همان، صص ۲۱۲ - ۲۱۱.
۲۲. همان، ص ۱۸۷.
۲۳. الفتوحات المکیه، ج ۴، ص ۲۲۷.
۲۴. متافیزیک، صص ۱۷۴، ۱۹۵ - ۱۹۴؛ نیز تمامی صفحات ۱۵۱ تا ۲۲۶.
۲۵. تفسیر دعای سحر، مقدمه مترجم، ص یا
۲۶. از یکی جز یکی صادر نشود (اسفار، ج ۱، ص ۲۰۴).
۲۷. قصص العلماء، صص ۴۵ - ۴۲، ۹۴ - ۹۳، ۳۳۱.
۲۸. مستدرک سفینه البحار، ج ۸، صص ۳۱۴ - ۳۱۳ (به نقل از دارالسلام، تألیف حاج میرزا حسین محدث نوری) شرح حال ابوالقاسم اشکوروی نیز در نقیه البشر، ج ۱، ص ۷۶ آمده است.
۲۹. شاگرد و داماد صدرا بوده است.
۳۰. کافی، اصول، ج ۱، صص ۹۱، ۴۳۸، ۴۴۱.
۳۱. بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۵۹.
۳۲. همان، ج ۲۵، صص ۲۵ - ۱۶.
۳۳. ابواب الهدی، صص ۹، ۲۷ - ۲۶، ۳۵ (در ص ۸۶ نه تنها اظله بلکه ظلال - جمع ظل به معنای سایه - را هم غلط خوانده و آن را ضلال ثبت کرده است).
۳۴. مستدرک سفینه البحار، ج ۷، ص ۱۱؛ مرآت العقول، ج ۵، ص ۱۹۴.
۳۵. رجال، صص ۲۳۵ - ۲۳۴.
۳۶. همان، ص ۲۵۷ (ضمن کتاب‌هایی که از او شنیده‌اند و احتمال می‌رود از او نباشد).
۳۷. همان، ص ۳۲۸؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۶۱.
۳۸. رجال، صص ۸۲ - ۸۱.
۳۹. ابواب الهدی، ص ۸۶.
۴۰. اقرب الموارد، ج ۱، صص ۶۸۹ - ۶۸۸.
۴۱. ابواب الهدی، مقدمه سیدمحمدباقر یزدی، صص ۷ - ۶.
۴۲. طبقات اعلام الشیعه، قرن ۴، ص ۱۱۵؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۹۹؛ الاخبار الدخیله، محمدتقی تستری، ج ۱، ص ۱۰۸؛ الذخیره، مقدمه رشید الصفار، صص ۸، ۹، ۲۴.
۴۳. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۲۶؛ تبصره العوام، مقدمه مرحوم عباس اقبال.
۴۴. ابواب الهدی، مقدمه سید محمدباقر نجفی یزدی، صص ۳۹ و ۴۰.
۴۵. الفردوس الاعلی، صص ۴۴ - ۳۰. ضمناً در خور ذکر است که پاسخ‌های کاشف الغطا به پرسش‌های مربوط به نظریه عقول دهگانه و قاعده الواحد، در اصل به فارسی بوده و شاگرد او مرحوم سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی - از علمای متأخر و اولین شهید محراب - آن را به عربی ترجمه کرده و در ضمن الفردوس الاعلی به چاپ رسانده است.
۴۶. مرآت العقول، ج ۵، ص ۱۹۶.
۴۷. بحار، ج ۵، ص ۲۶۱.
۴۸. مرآت العقول، ج ۴، صص ۲۷۳ - ۲۷۲؛ کافی، اصول، ج ۱، ص ۳۸۹.
۴۹. مرآت العقول، ج ۲، ص ۸۳؛ کافی، اصول، ج ۱، ص ۱۳۳.
۵۰. مرآت العقول، ج ۵، صص ۱۹۱-۲؛ کافی، اصول، ج ۱، ص ۴۴۱.
۵۱. مرآت العقول، ج ۲ ص ۳۱؛ کافی، اصول، ج ۱، ص ۱۱۳.
۵۲. مرآت العقول، ج ۲ ص ۵۱؛ کافی، اصول، ج ۱، ص ۱۱۹.
۵۳. مرآت العقول، ج ۱، صص ۸۰ - ۷۸؛ کافی، اصول، ج ۱، صص ۲۴-۲۵.
۵۴. ابواب الهدی، ص ۲۷.
۵۵. همان، ص ۳۳.
۵۶. همان، صص ۴۴ - ۴۳؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۸، صص ۲۹۹ تا ۳۰۲.

- یکی از دو ردیۀ مزبور از سید مرتضی است.)
- ۸۷ بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۶۶.
- ۸۸ همان، ص ۲۶۴.
- ۸۹ همان، ص ۲۶۲ - ۲۶۱.
- ۹۰ ابواب الهدی، ص ۳۲.
- ۹۱ همان، ص ۲۸ (دیگر روایات مشتمل بر همین مضامین در کتاب نامبرده، در صص ۲۰، ۲۱، ۲۸، ۳۸، ۴۶، ۱۰۸، آمده است.)
- ۹۲ اعیان الشیعة، ج ۸، صص ۴ - ۲۱۳، ۲۱۹؛ مفاخر اسلام، ج ۳، ص ۲۷۳؛ تقی‌البشر، ج ۱، ص ۱۱۵؛ روضات الجنات، ج ۴، صص ۵ - ۲۹۹، ۲۹۴، ۳۰۴، ۳۰۶؛ الاخبار الدخیلة، ج ۱، ص ۱۰۸؛ الذخیره، مقدمۀ رشیدالصفار، صص ۷، ۸، ۳۰، ۳۱، ۵۷ - ۴۶.
- ۹۳ الذخیره، مقدمۀ رشیدالصفار، صص ۲۷ - ۲۹؛ روضات الجنات، ج ۴، صص ۳۰۰ و ۳۰۱؛ اعیان الشیعة، ج ۸، ص ۲۱۴؛ مفاخر اسلام، ج ۳، ص ۲۷۳.
- ۹۴ کفایة الاصول، ص ۲۹۴.
- ۹۵ شافی، ج ۴، صص ۳۶۶ - ۳۶۵.
- ۹۶ تنزیه الانبیاء، صص ۱۷۵ تا ۱۷۹؛ تلخیص الشافی، ج ۱، صص ۲۵۴ - ۲۵۳؛ ج ۳، صص ۸۶ - ۸۵؛ ج ۴، صص ۱۹۰ - ۱۸۲؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۴۸؛ متشابه القرآن و مختلفه، ج ۱، ص ۲۱۱؛ الشافی، ج ۳، صص ۱۶۵ - ۱۶۴؛ ج ۲، صص ۳۰، ۳۶؛ بحار الانوار، ج ۴۲، صص ۲۵۸ - ۲۵۷.
- ۹۷ الذخیره، مقدمۀ رشیدالصفار، صص ۱۷ - ۱۶، ۲۲ - ۲۴، ۲۹؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۹۶؛ اعیان الشیعة، ج ۸، صص ۵ - ۲۱۴.
- ۹۸ الذخیره، مقدمۀ رشیدالصفار، ص ۲۳؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۶۳؛ الاعلام، زرکلی، ج ۱، ص ۷۸.
- ۹۹ دیوان الشریف المرتضی، ج ۲، صص ۳۵۲ - ۳۴۹.
- ۱۰۰ با کسی دوستی کنند که با خدا دشمن است. (المجادلة، آیه ۲۲)
- ۱۰۱ روضات الجنات، ج ۲، صص ۳ - ۱۶۲، ۷ - ۱۶۶؛ دیوان الشریف المرتضی، ج ۲، صص ۲۲ - ۱۶، ۴۶ - ۴۴، ۱۹۳ - ۱۹۲، ۱۹۲ - ۲۲۶، ۲۲۴؛ اعیان الشیعة، ج ۸، ص ۲۱۶؛ البداية و النهاية، ج ۱۱، ص ۳۳۴.
- ۱۰۲ روضات الجنات، ج ۱، صص ۲۷۰ - ۲۷۲؛ اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۱۶؛ ج ۸، صص ۲۱۴، ۲۱۷، ج ۲، صص ۶ - ۶۲۵؛ الذخیره، مقدمۀ رشیدالصفار، صص ۴۰ - ۳۸.
- ۱۰۳ روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۰۸، ۲ - ۳۱۱؛ ج ۱، ص ۲ - ۲۷۱؛ اعیان الشیعة، ج ۸، صص ۲۱۴، ۲۱۷؛ ج ۳، ص ۱۶؛ ج ۲، صص ۶۲۵ - ۶۲۶؛ مفاخر اسلام، ج ۳، صص ۲۷۶ - ۲۷۴، ۲۷۴، ۲۹۵؛ الذخیره، مقدمۀ رشیدالصفار، صص ۲۹، ۳۰.
- ۵۷ الذریعة، ج ۱۰، صص ۱۷۷، ۲۰۴؛ ج ۱۵، ص ۲۳۳.
- ۵۸ همان، ج ۱۰، ص ۱۸۵.
- ۵۹ همان، ص ۲۰۱.
- ۶۰ به ضمیمۀ ج ۱۲ قاموس الرجال از همو.
- ۶۱ الذریعة، ج ۱۰، ص ۲۰۲؛ ج ۱۵، صص ۸۲ - ۶۲.
- ۶۲ همان، ص ۲۰۳؛ رجال، ص ۳۲۶.
- ۶۳ الذریعة، ج ۱۰، ص ۲۱۲؛ رجال، صص ۱۷۸ - ۱۷۷، ۴۳۳، ۴۴۷ - ۴۴۶.
- ۶۴ الذریعة، ج ۱۰، ص ۲۳۷؛ رجال، صص ۴۳۴ - ۴۳۳.
- ۶۵ الذریعة، ج ۲۴، ص ۲۸۷؛ دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، صص ۲۶۱ - ۲۵۸.
- ۶۶ ابواب الهدی، صص ۴۴ - ۴۳؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۲۹۹.
- ۶۷ اوائل المقالات، صص ۷۶ - ۷۵.
- ۶۸ رجال، صص ۴۳۴ - ۴۳۳.
- ۶۹ ابواب الهدی، صص ۴۴ - ۴۳؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۳۰۰.
- ۷۰ مراد از اصطلاح «تخلیط» جنون و سفاهت و غلو است و اکثراً در بیهوده سرانتهای غلات استعمال می شود. (رساله‌ای در علم درایه، صص ۳۰۳ - ۳۰۲).
- ۷۱ رجال، صص ۲۶۶ - ۲۶۵.
- ۷۲ «مخمسه» گروهی از غلات بودند که علی علیه السلام را ربّ می‌شمردند و می‌گفتند که مصالح عالم از سوی ربّ به این پنج تن واگذار شده: سلمان، مقداد، ابوذر، عمار، عمروبن امیه (فهرست، ص ۱۲۱ - حاشیه).
- ۷۳ فهرست، صص ۱۲۲ - ۱۲۱.
- ۷۴ ابواب الهدی، صص ۴۴ - ۴۳.
- ۷۵ الذریعة، ج ۲، ص ۱۷۳ و بنگرید به نسخه چاپی اصلاح المنطق، مقدمۀ عبدالسلام هارون، ص ۱۲.
- ۷۶ ابواب الهدی، ص ۴۳.
- ۷۷ رجال، ص ۲۶۳.
- ۷۸ اکمال الدین، ص ۷۴.
- ۷۹ ابواب الهدی، ص ۴۴.
- ۸۰ منلائحضرة الفقیه، ج ۱، صص ۱۸۹ - ۱۸۸، ۲۳۵ - ۲۳۳؛ ج ۲، صص ۱۱۱ - ۱۱۰.
- ۸۱ ابواب الهدی، ص ۴۴؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۳۰۰.
- ۸۲ منلائحضرة الفقیه، ج ۴، ص ۱۹۷.
- ۸۳ رجال، ص ۳۲۸.
- ۸۴ ابواب الهدی، صص ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۵۸، و....
- ۸۵ ابواب الهدی، صص ۴۴ - ۴۳.
- ۸۶ الذریعة، ج ۱۲، ص ۲۶۷ (از ج ۱۱، ص ۲۰۰ برمیآید که